



مرکز تحقیقات ایرانیکا

اصفهان

گامی



عزیزان
علیهم الصلوات
والتحیات

www.

www.

www.

www.

Ghaemiyeh

.com

.org

.net

.ir

برخانہ

حضرت فاطمہؑ (س)

چہ گذشت؟



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بر خانه حضرت فاطمه سلام الله عليها چه گذشت ؟

نویسنده:

ابوالحسن حسینی

ناشر چاپی:

انوار الهدی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۷	بر خانه حضرت فاطمه (س) چه گذشت؟
۷	مشخصات کتاب
۷	مقدمه
۹	حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث
۱۱	مقدمه در انگیزه تحقیق
۱۶	فصل اول : هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه
۱۶	هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۱
۲۶	هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۲
۳۱	انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه
۳۲	فصل دوم : ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)
۳۲	ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۱
۴۲	ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۲
۴۵	علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه
۴۷	نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام
۵۰	انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت
۵۳	محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی
۵۶	ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی
۵۹	علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت
۶۴	پاسخ به یک سؤال
۷۰	شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی
۷۲	فصل سوم : بردن امام با وضع نامطلوب
۷۲	اشاره
۸۳	بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین

سؤالی از دانشمندان اهل سنت ۸۸

نتیجه مباحث گذشته ۹۰

منابع و مأخذ ۹۱

پاورقی - ۱۰۴

درباره مرکز ۱۰۸

بر خانه حضرت فاطمه (س) چه گذشت؟

مشخصات کتاب

سرشناسه: حسینی ابوالحسن عنوان و نام پدیدآور: بر خانه حضرت فاطمه س چه گذشت / ابوالحسن حسینی مشخصات نشر: [قم: انوار الهدی ۱۳۷۵.

مشخصات ظاهری: ص ۱۱۷

شابک: بها: ۳۵۰۰ ریال؛ بها: ۳۵۰۰ ریال وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی یادداشت: بالای عنوان تحقیق در یک مساله تاریخی

یادداشت: کتابنامه ص [۱۰۷] - ۱۱۷؛ همچنین به صورت زیرنویس موضوع: فاطمه زهرا(س)، ۱۳؟ قبل از هجرت - ۱۱ ق -- سرگذشته نامه رده بندی کنگره: BP۲۷/۲ / ح ۳۵ ب ۴

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۷۳

شماره کتابشناسی ملی: م ۷۶-۲۹۴

مقدمه

بسم الله الرحمن الرحيم

قال رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم):

فَاطِمَةُ بَضْعَةٌ مِنِّي فَمَنْ أَعْضَبَهَا أَعْضَبَنِي .

۱ صحیح بخاری جلد ۵، باب فضائل صحابه، ص ۳۶، و جلد ۷ کتاب النکاح، ص ۴۷ چاپ مصر.

۲ صحیح مسلم جلد ۷، باب فضائل صحابه، ص ۱۴۰ چاپ مصر.

۳ سنن ترمذی، جلد ۵، ص ۳۵۹ چاپ مصر.

۴ سنن ابن ماجه، جلد ۱، کتاب النکاح، باب ۵۶ چاپ مصر.

۵ سنن ابی داوود جلد ۱، کتاب النکاح، ص ۴۷۸، چاپ مصر.

۶ مسند احمد، جلد ۴، ص ۵، ص ۳۲۶ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت .

فَهَجَرْتُ أَبَا بَكْرٍ ... فَلَمْ تَزَلْ مُهَاجِرَةً لَهُ حَتَّى تُوَفِّيَتْ .

فَغَضِبْتُ فَاطِمَةَ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهَا وَ هَجَرْتُهُ فَلَمْ تُكَلِّمُهُ حَتَّى مَاتَتْ

۱ صحیح بخاری ، ج ۴ ، کتاب فضل الجهاد و السیر ، باب الخمس ، ص ۹۶ و جلد ۵ باب غزوه خیبر ، ص ۱۷۷ و جلد

۸ کتاب الفرائض ، ص ۱۸۵ چاپ مصر.

۲ صحیح مسلم جلد ۵ کتاب جهاد و السیر ، باب قول النبی (صلی الله علیه وآله وسلم) ما ترکنا فهو صدقه ، ص ۱۵۴ .

۳ السنن الکبری بیهقی ، کتاب قسم الفی و الغنیمه جلد ۶ ص ۳۰۰ چاپ هند .

۴ سنن ترمذی ج ۴ ، کتاب السیر ، باب ۴۴ شماره حدیث ۱۶۰۹ چاپ مصر .

۵ مسند احمد ج ۱ ، ص ۶ و ۹ چاپ مصر

و دهها منبع معتبر دیگر اهل سنت.

حرمت خانه وحی در قرآن و حدیث

مهر ورزیدن و دوست داشتن پیامبر خدا از اصولی است که قرآن به آن دعوت می کند، و یادآور می شود که علاقه ما به خدا و پیامبر (ص) باید بالاتر از مهر ما نسبت به پدران و فرزندان و برادران و همسران و خویشاوندان باشد(۱). و در آیه ای دیگر مودت «ذی القربی» را پاداش رسالت تلقی می کند و می فرماید :

قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى (۲)

بگو من پاداشی جز مودت ذی القربی نمی خواهم.

در لسان قرآن ، خانه وحی و خانه های وابسته به آن از همان احترامی برخوردارند که مساجد و خانه های خدا از آن برخوردار می باشند، مساجد در فقه اسلامی ، برای خود موضوعی است که احکام خاصی دارند، بیوت پیامبران و بالاخص بیت پیامبر گرامی و بیوت وابسته در برخی از احکام با مساجد یکسانند.

قرآن در باره خانه های پیامبران چنین می فرماید:

فِي بُيُوتِ أَذْنِ اللَّهِ أَنْ تُرْفَعَ وَيُذْكَرَ فِيهَا اسْمُهُ يُسَبِّحُ لَهُ فِيهَا بِالْغُدُوِّ وَالْآصَالِ

خانه هایی که خدا به ترفیع و تکریم و بردن نامش

در آن، فرمان داده است، و مردان خدا را در آن صبح و عصر تسبیح می گویند.

مقصود از این بیوت به تصریح پیامبر گرامی (ص) مساجد نیست بلکه خانه های پیامبران است. و فرمان به ترفیع خواه ظاهری باشد خواه معنوی حرمت بیوت پیامبران را فریضه لازم می داند.

جلالدین سیوطی (۸۴۸ ۹۱۱) در تفسیر خود به سندی از انس بن مالک نقل می کند وقتی که پیامبر خدا آیه « فی بیوت اذن الله » را تلاوت فرمود مردی برخاست و گفت مقصود از «بیوت» که خدا به ترفیع آن فرمان داده است چیست؟

پیامبر خدا فرمود « بیوت الانبیاء » خانه های پیامبران است، سپس ابوبکر برخاست و در حالی که به خانه علی و فاطمه اشاره می کرد گفت: این خانه از همین بیوت است؟ پیامبر فرمود: از برترین و بارزترین آنها است.

تکریم بیوت پیامبران و بالاخص بیوت پیامبر گرامی، به زمان خود اختصاص ندارد بلکه مسلمانان در طول زمان باید در حفاظت و صیانت و مرمت و بازسازی آنها بکوشند، و با گرامی داشتن این آثار، به اصالتها و نشانها بقاء و پایداری بخشند.

جای تأسف است که امت اسلامی پس از درگذشت پیامبر گرامی این اصل را نادیده گرفته و شئون او را درباره خاندانش و بیت مسکونی فرزندانش رعایت نکردند، و بی حرمتی را نسبت به برخی از بیوت او روا داشتند، و این کار نکوهیده برای یک محقق تاریخ پوشیده نیست، تا آنجا که متعصب ترین نویسندگان معاصر « ابوالحسن ندوی » در برخی از آثار خود به این نکته توجه

نموده و می گوید: پس از درگذشت پیامبر با فرزندان او رفتار درست انجام نگرفت.

کتابی که هم اکنون در اختیار پژوهشگران تاریخ قرار می گیرد، به تحلیل گوشه ای از این وقایع پرداخته است. و اسناد بی حرمتی به خانه وحی را از مصادر تاریخی گرد آورده، و در آن داوری نموده است.

هر گاه نگارش تاریخ و تحلیل وقایع با رعایت موازین اخلاقی و آداب اسلامی صورت پذیرد، مایه بینایی امت اسلامی می گردد، آنگاه بر وحدت اسلامی کمک می کند، و از بد بینی گروهی نسبت به گروه دیگر می کاهد، و روشن می شود که حساسیت گروهی نسبت به وقایع صدر اسلام بی دلیل نبوده، و این گروه برای خود دلایل قاطع دارند، دلایلی که در کتابهای خود آنها وارده شده است.

امید است این اثر علمی و تاریخی که به خامه دانشمند محترم جناب آقای حاج سید ابوالحسن حسینی نگارش یافته و به گردآوری مدارک و مصادر این واقعه پرداخته است گامی مؤثر، در عقب زدن پرده ها از چهره حقایق تاریخی باشد.

«رَزَقَنَا اللَّهُ تَوْحِيدَ الْكَلِمَةِ، كَمَا رَزَقَنَا كَلِمَةَ التَّوْحِيدِ»

قم مؤسسه تحقیقاتی و تعلیماتی امام صادق (ع)

جعفر سبحانی

۲۶/۱/۱۳۷۵ برابر ۲۵ شوال ۱۴۱۶

مقدمه در انگیزه تحقیق

بعضی از نویسندگان و متفکران اهل سنت و شیعه که طرفدار تقریب مذاهب اسلامی اند بر این باورند که مطرح کردن حوادث و وقایع تلخ و ناگواری که پس از سقیفه بنی ساعده از سوی دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت مخصوصاً آنچه که نسبت به دختر گرامیش حضرت فاطمه زهرا (س) انجام گردیده مخالف با وحدت و تقریب پیروان مذاهب

اسلامی است، و اینها شیعه را در نقل این حوادث متفرد می دانند و صحت این حوادث را مورد شک و تردید و حتی انکار قرار می دهند، و از این جهت در آثار و نوشته هایشان وقتی که به این بخش از تاریخ اسلام می رسند تلاش می کنند نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه پیدا کنند و بیعت مهاجرین و انصار با وی، جلوگیری از ایجاد اختلاف داخلی، جنگ با مرتدین و ادامه کار پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در گسترش اسلام را مهم جلوه دهند و از بیان نقاط منفی و اسفبار و ظلم و ستم داخلی خودداری می کنند.

البته در آثار و نوشته های گذشتگان از اهل سنت گرچه فکر وحدت و تقریب حاکم نبوده است ولی آنها نیز به بهانه اینکه نقل این حوادث تلخ و ناگوار و اسفبار یک نوع جسارت و طعن و نقد در بزرگان اسلام و یاران نزدیک پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) است به صورت های گوناگون با آن برخورد شده است.

در پاره ای از موارد استغاثه و شکایت از ستمها و ظلمهای دستگاه خلافت را برای پرهیز از تکفیر و تفسیق صحابه تأویل کرده اند، و عده ای نیز مسائل را به نفع دستگاه خلافت به گونه ای طراحی کرده اند که تو گویی غیر از این اتفاق نیفتاده است.

اینها حوادث اسفبار و ناگواری را که دستگاه خلافت نسبت به خاندان رسالت روا داشته است یا اصلاً طرح نکرده اند و یا با نقل احادیث ضدّ و نقیض مسأله را لوث نموده اند، و دسته دیگر آنها را نقل کرده اند و احیاناً نیز

پذیرفته اند ولی آنها را ناچیز و از صغائر شمرده اند و از این جهت قدح و مذمتی را متوجه رجال خلافت نمی دانند و گروهی نیز آنها را از کارهای مهم و شگرف و تحسین برانگیز خلفا دانسته و در اشعاری آن را ستوده اند.

برخورد متناقض و متفاوت با این حوادث موجب این شد که برخی از متفکرین به این حوادث به دیده شک و تردید بنگرند، و مدارک و منابع آنها را ضعیف و غیرقابل اعتماد بشمارند و در نتیجه طرح آنها را منافی با وحدت و اخوت و برادری و همبستگی اسلامی بدانند.

تحقیق در مسأله ایجاب می کند که ما این حوادث را با توجه به منابع و مدارک طرفین رسیدگی کنیم و ببینیم تا کجا در نقل این حوادث بین طرفین اتفاق نظر وجود دارد و در منابع هر دو طرف آمده و در کجا شیعه متفرد در نقل است و چرا آنها از نقل حوادث بعدی خودداری کرده اند؟

ما به جهت گستردگی حوادث و وقایع ناگوار این برهه از تاریخ اسلام تنها به بررسی برخی از آنها می پردازیم که عبارتند از:

۱ آیا راست است که پس از جریان سقیفه بنی ساعده مأموران خلیفه برای اخذ بیعت از حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) به خانه او هجوم بردند و اهل خانه را تهدید کردند که در صورت خودداری از بیعت و بیرون نیامدن، خانه را با اهلش آتش می زنند و در این مورد تا کجا پیش رفتند؟

۲ آیا راست است که دختر گرامی رسول خدا در ممانعت از ورود مهاجمین به خانه آسیب دید تا جایی که فرزندی

که در رحم داشت ساقط کرد؟ و آیا او را بین در و دیوار قرار دادند و آیا به او سیلی زدند و...؟

۳ آیا راست است که مأمورین خلافت به خانه امام ریختند و امام را با سر و وضع نامطلوب و دلخراش (همانند بردن شتر سرکش) برای اخذ بیعت به مسجد بردند؟

۴ آیا راست است که خلیفه اول در آخرین لحظات زندگی اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کرد؟ و آرزو می نمود که ای کاش سه چیز را انجام نمی داد، که یکی از آنها این بود: ای کاش احترام خانه فاطمه را حفظ می کرد و فرمان حمله به آن را صادر نمی کرد و...!

می توان گفت که مسائل یادشده در صورت اثبات، بخشی از یک سلسله جریانات ناگواری است که درواپسین روزهای زندگی پیامبر اسلام شروع شد و تا پایان زندگی دختر گرامیش حضرت فاطمه (س) ادامه یافت و جا دارد که به این حوادث فهرستوار اشاره شود گرچه فرصت بحث و بررسی و ورود در آنها نمی باشد، و این حوادث تلخ و ناگوار عبارتند از:

تخلّف عدّه ای از صحابه کبار از شرکت در جیش اسامه بن زید، جلوگیری از آوردن صحیفه و قلم، انکار خلیفه دوّم مرگ پیامبر را، نادیده گرفتن داستان غدیر و شرکت در سقیفه بنی ساعده و انتخاب خلیفه، ریختن به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) برای اخذ بیعت از متحصنین خانه، بردن حضرت علی (علیه السلام) به مسجد با وضع نامطلوب، صدمه و آسیب رساندن به حضرت فاطمه، تهدیدن نمودن امیرالمؤمنین به قتل در صورت امتناع از بیعت، غضب فدک و خطبه خواندن

حضرت فاطمه (س) در مسجد، خشم گرفتن حضرت فاطمه (س) به ابوبکر و عمر تا آخر عمر و سفارش به دفن شبانه و مخفیانه و

این حوادث و حوادث دیگر که قبل و بعد از جریانات مورد بحث اتفاق افتاده اند، بررسی آنها از عهده ما خارج است، و علاقمندان باید به کتب مربوطه مراجعه کنند.

بدیهی است که طرح این مباحث به انگیزه دامن زدن به اختلافات تاریخی گذشته و زنده نمودن مناقشات شیعه و سنی نیست بلکه منظور و انگیزه تحقیق در این مسأله، کشف واقعیت است.

در پایان این نکته یادآوری می شود که نویسندگان همه مدارک و مآخذ این رساله را از کتابخانه های متعدد از نزدیک مشاهده کرده است. البته از کتابهای دیگر در این زمینه راهنمایی گرفته ولی به آدرس آنها اکتفا نکرده است مگر یک دو مورد که دسترسی به اصل کتاب نبوده و به نقل قول از کتاب معتبر دیگر اکتفا شده که در متن بحث به آن اشاره گردیده است.

این نوشتار را تقدیم می کنیم به همه متفکران و اندیشمندانی که در راه وحدت و تقریب مذاهب اسلامی گام بر می دارند و عزت و سربلندی و یکپارچگی مسلمانان جهان را ایده و آرمان شان قرار داده اند.

کسانی که آرمان مقدسشان از علم و آگاهی به مبانی دینی و واقعتهای تاریخی نشأت می گیرد.

وحدتی که مصلحان بزرگی چون امام خمینی (ره)، امام شرف الدین (ره) و علامه امینی (ره) منادی آن بودند.

این همان آرمان مقدسی است که امام موحدین امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) در سراسر زندگی افتخارآمیز خود در راه آن کوشید. آن راه نورانی پر

فصل اول : هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۱

اکنون موضوع اول یعنی هجوم آوردن مأمورین خلافت به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) جهت بردن ایشان برای بیعت و تهدید کردن به آتش زدن خانه با اهل آن در صورت خودداری از بیعت را مورد بررسی قرار می دهیم.

این مسأله در منابع معتبر اهل سنت و شیعه آمده و از قدیمی ترین کتب تاریخی اهل سنت گرفته تا تألیفات دانشمندان معاصر با تفاوت مختصری نقل شده است، البته نسبت ناقلین در بین قدماء بیش از متأخرین است.

ولی قبل از آنکه به نقل اقوال دانشمندان اهل سنت در این زمینه بپردازیم ناگزیریم این نکته را یادآور شویم.

و آن اینکه دانشمندان تراجم و فهرست نویسان برای بعضی از قدما تألیفاتی را ذکر می کنند که امروزه ما به آنها دسترسی نداریم و این آثار در اثر حوادث روزگار از بین رفته است و اکنون همه آثار قدما را در دست نداریم و تنها از طریق کتابهای موجود می توانیم به نام آن کتب و احیاناً به برخی از مطالب آنها دسترسی پیدا کنیم. یا می بینیم که بعضی از نویسندگان چیزهایی را از کتب قدما نقل می کنند که ما فعلاً از آنها اثری در آن کتب نمی یابیم و ممکن است تصرفی در آن کتابها صورت گرفته باشد.

و این مسأله امر تحقیق را مشکل کرده است به عنوان نمونه :

الف : عبدالقاهر بغدادی متوفای ۴۲۹ ، عبدالکریم شهرستانی متوفای ۵۴۸ و صلاح الدین خلیل الصفدی متوفای ۷۶۴ هنگام بحث از عقاید ابراهیم بن سیار معروف به نظام متوفای ۲۳۱ یکی از اعظام شیوخ معتزله و استاد جاهظ می نویسند : « پیامبر بر خلافت علی

بن ابی طالب (علیه السلام) تصریح نمود و به گونه ای که بر کسی مشتبه نشود آن را اظهار کرد ولی عمر آن را کتمان کرده و در سقیفه متولی بیعت برای ابوبکر شد... تا اینکه می گویند: که او معتقد بود عمر چنان فاطمه (س) را زد که فرزندش (محسن) سقط شد و فریاد می کشید که خانه را با اهل آن آتش زنید در حالی که در خانه نبود مگر علی، فاطمه، حسن و حسین ... (۳).

متأسفانه با تتبعی که کردیم مستقیماً به عقاید نظام دسترسی پیدا نکردیم.

ب: علامه حلی متوفای ۷۲۶، علامه شیخ حرالعاملی متوفای ۱۱۰۴ و قاضی نورالله التستری المستشهد ۱۰۱۹ مسأله تهدید عمر به آتش زدن خانه را از واقده محمد بن عمر بن الواقد متوفای ۲۰۶ نقل می کنند البته ایشان نگفته اند این مطلب در کدام یک از کتب واقده است.

ج: همچنین علامه حلی و شیخ حرالعاملی و قاضی نورالله تستری از کتاب غرر ابن خذابه نیز همین مطلب را نقل می کنند.

ولی متأسفانه نتوانستیم به چنین کتابی دست پیدا کنیم.

د: علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ از بلاذری نقل می کند که عمر حضرت فاطمه (س) را بین در و دیوار قرار داد به گونه ای که محسن بر اثر ضربه از بین رفت. (۴)

ولی ما این مطلب را در انساب الاشراف چاپهای فعلی نیافتیم.

ه: حافظ گنجی شافعی متوفای ۶۵۸ و رشیدالدین ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ از معارف ابن قتیبه نقل می کنند که محسن بر اثر ضربه قنفذ در گذشت.

در صورتی که در المعارف چاپهای فعلی چیزی در این موضوع دیده نمی شود.

(مرحوم علامه امینی (ره) در الغدیر جلد

۲ صفحه ۶۵ با ذکر نمونه ای تحریف در نسخه های المعارف را اثبات کرده اند.

پس از بیان این نکته اینکه با رعایت ترتیب تاریخی به آوردن برخی از منابع و مدارک اهل سنت که به آنها دسترسی داشته ایم می پردازیم.

۱ عبدالله بن محمد بن ابی شیبه متوفای ۲۳۵ در المصنف فی الاحادیث و الآثار از زید بن اسلم از پدرش نقل می کند: « وقتی که برای ابوبکر پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) بیعت گرفته شد علی (علیه السلام) و زبیر به خانه فاطمه (س) تردد داشتند و در امورشان با هم مشورت می کردند هنگامی که این خبر به عمر رسید بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا به خدا قسم کسی از مردم نزد من محبوبتر از پدرت نبوده و اکنون کسی از مردم محبوبتر از شما نیست ولی به خدا قسم این مانع نمی شود اگر بار دیگر این گروه در اینجا جمع شوند دستور دهم خانه را با آنان بسوزانند وقتی که عمر خارج شد فاطمه نزد آنان رفت و گفت که عمر نزد من آمد و سوگند یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید، آنها خانه را ترک کردند و دیگر بر نگشتند تا اینکه با ابوبکر بیعت کردند. (۵)»

۲ احمد بن یحیی معروف به بلاذری متوفای سنه ۲۷۹ می نویسد:

ابوبکر به سراغ علی (علیه السلام) برای بیعت فرستاد، و علی امتناع نمود پس عمر آمد و با او شعله ای از آتش

بود، و فاطمه(س) در درحجره با او روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمدی خانه ام را بسوزانی؟ گفت: آری، چون این مهمترین چیزی است که پدر تو آورده است...

۳ امام المورّخین محمّد بن جریر طبری متوفای سنه ۳۱۰ در تاریخ معروفش چنین می نویسد:

اتی عُمر بن الخطّاب منزل علی وفیه طلحه و الزبیر و رجال من المهاجرین فقال: «والله لأُحرقنَّ علیکم أو لتُخرجنَّ إلى التبیعه».

عمر به منزل علی آمد و در آن خانه طلحه و زبیر و جمعی از مهاجرین بودند عمر گفت: «به خدا قسم یا خانه را بر شما آتش می زنم و یا اینکه بیرون می آید و بیعت می کنید».

طبری در روایت دیگری از خلیفه دوّم نقل می کند که پس از رحلت پیامبر، علی و زبیر و یارانشان از بیعت خودداری کردند و همه انصار نیز امتناع ورزیدند ولی همه مهاجرین برای تعیین خلیفه نزد ابوبکر اجتماع کردند. (۶) (وی بیان نمی کند که از مخالفین چگونه بیعت گرفته اند).

ایشان همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «کسی از بیعت با ابوبکر امتناع نکرد مگر مرتّد و یا کسی که نزدیک بود مرتّد شود، و کسی از مهاجرین از بیعت با ابوبکر خودداری نکرد».

و همچنین از سیف بن عمر نقل می کند که: «علی در خانه اش نشسته بود و به او خبر رسید که ابوبکر در مسجد برای بیعت نشسته است، علی با عجله ای که داشت تنها با پیراهن تنش بدون ازار و ردا وارد مسجد شد تا مبادا در امر بیعت تأخیری داشته باشد و سپس بیعت کرد و کنار

ابوبکر نشست و کسی را فرستاد تا لباس او را از خانه بیاورند».

در حالی که او در نقل دیگر از زهری آورده است که علی و بنی هاشم (همگی اشان) تا شش ماه (رحلت فاطمه زهرا«س») با ابوبکر بیعت نکردند.

طبری بدون اینکه برای این روایات متناقض چاره ای بیندیشد به مطالب بعدی منتقل می شود.

۴ ابن عبدربه مؤلف العقد الفرید متوفای سنه ۳۲۸ می نویسد:

اما علی و عباس بن عبدالمطلب و زبیر در خانه فاطمه نشستند تا اینکه ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی آنها فرستاد که ایشان را از خانه فاطمه بیرون کند و به عمر گفت که اگر از بیرون آمدن امتناع کردند با آنها قتال کن پس عمر با آتش به در خانه فاطمه آمد تا خانه را همراه با آنها بسوزاند که فاطمه با عمر روبرو می شود و می گوید: ای پسر خطاب آیا آمده ای که خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری مگر آنکه داخل بشوید در چیزی که امت داخل شدند....

ابن عبدربه چیزی برخلاف آن نقل نمی کند.

دکتر سید جعفر شهیدی پس از نقل عباراتی از بلاذری و ابن عبدربه می گوید:

اکنون که مشغول نوشتن این داستان هستم کتاب ابن عبدربه اندلسی (عقد الفرید) و انساب الاشراف بلاذری را در پیش چشم دارم، داستان را چنانکه نوشته شد از آن دو کتاب نقل می کنم، بسیار بعید و بلکه ناممکن می نماید چنین داستانی را بدین صورت هواخواهان شیعه یا دسته های سیاسی موافق آنان ساخته باشند، چه دوستداران شیعه در سده های نخستین اسلام نیرویی نداشته و در اقلیت بسر می برده اند، چنانکه

می بینیم این گزارش در سندهای مغرب اسلامی هم منعکس شده است، بدین ترتیب احتمال جعل در آن نمی رود. در کتابهای دیگر نیز مطالبی از همین دست، ملایم تر یا سخت تر، دیده می شود.

در این جا قبل از پرداختن به سایر منابع اهل سنت به نقل کلام مورخ معروف مسعودی می پردازیم گر چه بسیاری او را شیعه می دانند ولی چون اهل سنت کتابش را معتبر می شمرند به نقل اقوال او می پردازیم.

۵ ابوالحسن علی بن الحسین المسعودی متوفای سنه ۳۴۶ در مروج الذهب می نویسد:

که عروه بن زبیر برای برادرش عبدالله بن زبیر در ماجرای بین او با بنی هاشم و محمد حنیفه و محاصره نمودنشان در شعب و جمع آوری هیزم برای سوزاندن آنها عذر می آورد و می گفت: او می خواست بدینوسیله آنها را بترساند تا در بیعت و اطاعت او در آیند زیرا که آنها بنی هاشم پیش از این نیز از بیعت امتناع ورزیده بودند. بعد می گوید: این (امتناع آنها در گذشته) جای ذکرش این جا نیست و ما این خبر را در کتابی به نام حدائق الاذهان که در مناقب و فضائل اهل بیت تألیف نمودیم، آورده ایم.

ابن ابی الحدید شارح نهج البلاغه در نقل از مسعودی این داستان را روشن تر ذکر می کند، و ایشان عذر عروه بن زبیر از برادرش عبدالله بن زبیر را چنین می نویسد:

او خواست که وحدت کلمه از بین نرود و مسلمین اختلاف نکنند و بنی هاشم در بیعت آیند، تا وحدت کلمه حاصل شود. چنانچه عمر بن خطاب چنین عمل کرد

با بنی هاشم، هنگامی که از بیعت با ابوبکر خودداری کردند، زیرا عمر هیزم فراهم نمود تا خانه را با اهل آن بسوزاند.

معلوم نیست آیا چیزی در نقل ابن ابی الحدید افزوده شده است، و یا اینکه از تاریخ مسعودی در چاپهای بعدی چیزی را حذف کرده اند؟

۶ ابن عبدالبرالنمری القرطبی متوفای سنه ۴۶۳ در الاستیعاب فی معرفه الاصحاب می گوید:

هنگامی که با ابوبکر بیعت شد علی و زبیر بر فاطمه (س) وارد شدند و در کارشان با او مشورت کردند، آنان به همدیگر مراجعه می نمودند. این خبر به عمر رسید و عمر بر فاطمه وارد شد و گفت ای دختر رسول خدا هیچ کس محبوبتر از پدرت در نزد من نیست و بعد از او کسی محبوبتر از شما نزد من نیست. به من خبر رسید که این عده بر تو وارد می شوند و اگر دوباره به من خبر برسد چنین و چنان می کنم. سپس وی خارج شد، و فاطمه بر آنها وارد شد و گفت که عمر نزد من آمد و قسم خورد که اگر دوباره نزد من برگردید چنین و چنان می کند و به خدا قسم که وی به گفته خود عمل می کند پس در کارتان بنگرید و دیگر به اینجا برنگردید....

مؤلف چیزی در جهت خلاف آن نقل نمی کند.

البته مؤلف برای حفظ آبروی خلیفه به جای «لَا حَرْقَ عَلَیْكُمْ أَوْلَتْخُرُجْنَ إِلَى الْبَیْعَةِ» (۷) «لَا فَعْلَنَ وَ لَا فَعْلَنَ» آورده است.

۷ عمادالدین اسماعیل بن علی ابو الفداء (۸) مؤلف کتاب المختصر فی اخبار البشر متوفای سنه ۷۳۲ می نویسد:

سپس ابوبکر عمر بن الخطاب را به سوی علی

و افرادی که با او بودند فرستاد تا آنها را از خانه فاطمه بیرون کند، و به او گفت اگر از آمدن امتناع ورزیدند با آنها جنگ کن، سپس عمر با مقداری آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و فاطمه با او روبرو شد و گفت ای پسر خطاب کجا می روی، آیا آمدی خانه مرا بسوزانی؟ گفت: آری، مگر آنکه در آئید در چیزی که همه امت درآمدند.

مؤلف روایتی بر خلاف آن نقل نمی کند.

در مورد عدم انعکاس این قضیه در «الکامل فی التاریخ» از ابن اثیر و البدایه و النهایه از ابن کثیر و تاریخ المبتداء والخبر از ابن خلدون نکته ای است که در تحت عنوان پاسخ به یک سؤال به آن اشاره خواهیم کرد.

۸ علامه محمد بن محمد بن شحنه متوفای ۸۱۵ در این مورد می نویسد: «سپس عمر به در خانه علی آمد تا خانه را با اهل آن بسوزاند ناگاه با فاطمه (س) مواجه گردید عمر گفت مگر در آید در چیزی که همه امت درآمدند.

در بیشتر این عبارات چنانچه ملاحظه می کنید ابوبکر به عمر گفت در صورت امتناع متحصنین از بیرون آمدن با آنها بجنگد. و عمر با پاره ای آتش برای سوزاندن خانه به سوی آنها رفت و سوگند یاد کرد که در صورت بیرون نیامدن خانه را با اهلش بسوزاند.

۹ ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه، متوفای ۶۵۶ از احمد بن عبدالعزیز الجوهری مؤلف کتاب «السقیفه» نقل می کند:

وقتی که با ابوبکر بیعت شد، زبیر و مقداد با جماعتی از مردم پیش علی به خانه فاطمه رفت و آمد می کردند

و در امورشان باهم مشورت می نمودند و عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و گفت: ای دختر رسول خدا کسی از مردم پیش من محبوبتر از رسول خدا نبوده و اکنون کسی از مردم نزد من محبوبتر از شما نیست ولی قسم به خدا این مانع نمی شود که دستور دهم این خانه را همراه این گروه آتش زنند، وقتی که عمر برگشت فاطمه نزد آنها رفت و گفت که عمر نزد من آمد و قسم یاد کرد که اگر دوباره برگردید خانه را با شما بسوزاند و به خدا قسم او به سوگندش عمل می کند پس اینجا را ترک کنید آنها دیگر برنگشتند و با ابوبکر بیعت کردند.

ابن ابی الحدید درباره جوهری می گوید، او از رجال حدیث و از ثقات مورد اعتماد است.

در نقل دیگر ابوبکر جوهری از عمر بن شَبَه و ... نقل می کند که عمر به خانه فاطمه (س) آمد و گفت: وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتَخْرُجَنَّ إِلَى الْبَيْعَةِ أَوْ لِأُخْرِقَنَّ الْبَيْتَ عَلَيْكُمْ.

همچنین ابوبکر جوهری مؤلف کتاب السقیفه در روایت دیگر نقل می کند: که سعد بن ابی وقاص و مقداد بن اسود نیز در خانه فاطمه با آنان که در روایت سابق نامشان آمد یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و زبیر و گروهی از بنی هاشم اجتماع کرده بودند تا با علی (علیه السلام) بیعت کنند، پس عمر به سوی آنها آمد تا خانه را با آنها بسوزاند.

ایشان این مطالب را در ذیل خطبه شصت و شش نهج البلاغه نیز ذکر می کند.

این اظهارات هم عقیده ابن ابی الحدید در این قضیه است و هم نظر ابوبکر جوهری که از

او نقل کرده است.

۱۰ مؤلف کنز العمال متوفای ۹۷۵ از اسلم نقل می کند که عمر بر فاطمه سلام الله علیها وارد شد و ... و گفت به خدا قسم احترام تو نزد من مانع نمی شود که امر کنم گروهی را که نزد تو اجتماع کردند با خانه بسوزانند و بعد روایت را مثل نقل ابن ابی الحدید از جوهری به پایان می برد.

از میان نویسندگان معاصر اهل سنت بعضی ها به این حقیقت تلخ اشاره کرده اند گرچه اکثر آنها می کوشند که این مطالب را در آثارشان ذکر نکنند و تلاش می کنند که خلافت خلفاء را با شکل حکومت مردم بر مردم و یا اصل مشاوره توجیه کنند. بدیهی است که ریختن مأموران خلافت به خانه مخالفین و تهدید به آتش زدن و کشاندن متحصّنان به مسجد و وادار نمودن آنها به بیعت و کتک زدن و اهانت کردن و تهدید به قتل، مخالف با روح دموکراسی است، از این جهت اینها را در آثار و تألیفاتشان ذکر نمی کنند. (۹) ولی با این همه برخی از ایشان نتوانستند از دیدن حقیقت چشم ببوشند، و خلاف آن را بنویسند. اینک ما سخنان بعضی از آنان را در این مسأله ذکر می کنیم.

۱۱ نویسنده معروف و معاصر مصری عباس محمود العقّاد متوفای ۱۳۸۳ در کتاب عبقریه عمر می نویسد:

گروهی شدت عمل عمر در دعوت علی برای بیعت با ابوبکر را زیاد پنداشته اند، چنانچه در بعضی از روایاتی که صحت آنها ترجیح دارد آمده است. و خلاصه آن روایات چنین است: که عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر

و گروهی از مهاجران بودند. پس گفت بخدا سوگند یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت بیرون بیاید. پس زیر با شمشیر کشیده بیرون آمد و شمشیر از دستش افتاد بر او هجوم آوردند و او را دستگیر کردند.

گروهی این شدت عمل را زیاد پنداشته اند. و آن را نوعی ستم از سوی عمر در حق علی و دور کردن بنی هاشم از خلافت شمرده اند.

۱۲ عمر رضا کخاله مؤلف اعلام النساء می نویسد:

پس ابوبکر عمر را به سوی آنها افرادی که از بیعت با ابوبکر امتناع کرده و در خانه فاطمه متخصن شده بودند فرستاد. عمر از بیرون خانه آنها را صدا کرد، اما آنها از خارج شدن خودداری کردند عمر هیزم طلبید و گفت: قسم به کسی که جان عمر در دست اوست یا از خانه بیرون می آید و یا خانه را همراه با اهلش می سوزانم. به او گفتند: ای اباحفص در خانه فاطمه است گفت: گر چه فاطمه در خانه باشد.

البته مدرک عمر رضا در این قضیه کتاب الامامه والسیاسه منسوب به ابن قتیبه دینوری است. ای کاش وی به منابع بیشمار اهل سنت که در این باب وجود دارد مراجعه می کرد و به کتاب الامامه و السیاسه که در مورد آن حرفهایی زده اند اکتفا نمی کرد.

۱۳ نویسنده معروف مصری عبدالفتاح عبدالمقصود در کتاب «الامام علی بن ابیطالب» در این مورد می نویسد.

هجوم بردن مأمورین خلیفه به خانه امیرالمؤمنین (ع) و تهدید به آتش زدن خانه ۲

... و با این پیش بینی ها در آن روز میان مردم شایع شد که عمر قدم پیش گذارده و با گروهی از یاران و همدستانش به سوی خانه

فاطمه رهسپار گشته و اندیشه آن را دارد که پسر عموی رسول خدا را چه بخواند و چه نخواهد به آنچه تاحال نپذیرفته و ادار نماید، مردم حدسها می زدند، دسته ایی می گفتند تنها در برابر دم شمشیر سراطعت خم می کند... و گروهی پیش بینی می کردند که شمشیر با شمشیر روبرو می شود... کسانی که از این و آن نبودند یگانه وسیله حفظ وحدت و اطاعت را آتش می پنداشتند... مگر دهان مردم بسته و بر زبانها بند است که داستان هیزم را بازگو نمایند چه با این دستور زاده خطاب دور خانه فاطمه را که علی و اصحابش در آن بودند محاصره نمودند تا بدین وسیله قانع سازد یا بی مهابا بتازد؟ ...

همه این داستانها که با نقشه سابق یا ناگهان پیش آمد مانند کف روی موج ظاهر شد و اندکی نپایید که همراه جوش و خروش عمر از میان رفت... این مرد خشمگین و خروشان به خانه علی (علیه السلام) روی آورد و همدستانش دنبال او به راه افتادند و به خانه هجوم آوردند یا نزدیک بود هجوم آورند، ناگهان چهره ای چون چهره رسول خدا در میان درب آشکار شد، چهره ای که پرده اندوه آن را گرفته و آثار رنج و مصیبت بر آن آشکار است در چشمهایش قطرات اشک می درخشید و بر پیشانیاش گرفتگی غضب هویدا بود.

عمر به جای خود خشک شد و آن جوش و خروش چون موج از میان رفت همراهانش که دنبالش به راه افتاده بودند پشت سرش در مقابل درب بُهت زده ایستادند؛ زیرا روی رسول خدا را از خلال روی حبیبه اش

زهر را دیدند، سرها از شرمندگی و حیاء به زیر آمد و چشمها پوشیده شد دیگر تاب از دلها رفت همینکه دیدند فاطمه مانند سایه حرکت نمود و با قدمهای حزن زده لرزان اندک اندک به سوی قبر پدر نزدیک شد... چشمها و گوشها یکسره متوجه او گردید، ناله اش بلند شد و باران اشک سرازیر گشت و با سوز جگر پی در پی پدرش را صدا می زد:

بابا ای رسول خدا ... گویا از تکان این صدا زمین زیر پای آن گروه ستم پیشه به لرزه آمد، باز زهر را نزدیکتر رفت و با آن تربت پاک روی آورد و همی به آن غایب حاضر استغاثه می نمود:

بابا ای رسول خدا ... پس از تو از دست زاده خطاب و زاده ابی قحافه چه به سر ما آمد!؟

دیگر دلی نماند که نلرزد و چشمی نماند که اشک نریزد، آن مردم آرزو می کردند که زمین شکافته شود و در میان خود پنهانشان سازد....

۱۴ همچنین استاد توفیق ابوعلم در کتاب «اهل البیت» زیر عنوان موضع گیری امام علی بعد از رحلت پیامبر گرامی اسلام به این مطلب اشاره کرده است.

وی روایتی را که ما از طبری نقل کردیم در کتابش می آورد، و می گوید عمر به در خانه علی آمد و در آن طلحه و زبیر و گروهی از مهاجرین متحصن بودند، عمر گفت: به خدا قسم یا خانه را بر شما می سوزانم و یا برای بیعت خارج شوید....

در نقل دیگر می نویسد که عمر به علی گفت: اگر با ابوبکر بیعت نکنی خانه ات را می سوزانم. علی (علیه السلام) گفت: آیا آن را

می سوزانی درحالی که دختر رسول خدا در آن است؟ گفت: آری، آن را آتش می زخم گرچه دختر رسول خدا در آن باشد. سپس وی شعر شاعر نیل حافظ ابراهیم را (که بعداً می آید) شاهد می آورد....

البته بعضی از نویسندگان اهل سنت که این موضوع را در آثارشان ذکر کرده اند این عمل را لغزشی از سوی دستگاه خلافت شمرده اند و با تلاش فراوان می کوشند که این عمل را توجیه کنند، تا به مقام عدالت و اجتهاد صحابه آسیبی وارد نشود و آن را از گناهان قابل آمرزش قلمداد می کنند.

ابن ابی الحدید در این مورد می گوید:

فاطمه زهرا (س) در حالی که بر ابوبکر و عمر خشمگین بود از دنیا رفت و او وصیت کرد که آن دو بر او نماز نگزارند و این نزد اصحاب ما از اموری است که صدورش از آن دو قابل اغماض است، و سزاوار این بود که احترام او و حرمت منزل او را نگاه می داشتند ولی آنها از پیدا شدن اختلاف و تفرقه ترسیدند و به آن چیزی که به نظرشان مصلحت تشخیص دادند، عمل کردند.

ولی جای تأسف است که برخی از نویسندگان و شعرای اهل سنت آن را به عنوان مفاخر خلیفه دوم می شمارند. شاعر معروف معاصر محمد حافظ ابراهیم مصری که در سال ۱۳۵۱ ه.ق در گذشته است در قصیده عمریه خود به مدح خلیفه دوم برخاسته و او را به جهت این عمل ستوده است.

و قوله لعلی قالها عمراً کرم بسامعها أعظم بملقیها

حَرَقتُ دارک لأبقی علیک بها ان لم تُبایع وَبنتُ المصطفی فیها

ماکان غییر ابی حفص یفوه

به یاد بی‌آور سخنی را که عمر به علی گفت: چه ارجمند شنونده ای و چه بزرگ گوینده ای!

وی گفت: اگر بیعت نکنی خانه تو را می سوزانم و اجازه نمی دهم در آنجا بمانی هر چند دختر پیامبر برگزیده خدا در آن باشد.

این سخن را جز عمر کس دیگر نمی توانست بگوید آن هم در برابر شهسوار دودمان عدنان و پشتیبان آن .

آیا سوزاندن خانه دختر رسول خدا به منظور اخذ آراء بیشتر برای ابوبکر از افتخارات شمرده می شود که این شاعر آن را از مفاخر خلیفه دوم می شمارد؟

شارح قصیده عمریه «دمیاطی» در شرح بیت دوم می گوید: اینکه دختر پیامبر برگزیده خدا در این خانه جای دارد علی را از گزند عمر برکنار نمیدارد. و سپس روایت ابن جریر طبری: آمدن عمر به در خانه فاطمه و جمله معروفش وَاللَّهِ لَأُحْرِقَنَّ عَلَیْكُمْ أَوْلَتْخُرُجْنَ الی البیعه و ... را ذکر می کند.

پس در مورد مسأله اول یعنی آمدن مأمورین خلافت به در خانه امیرالمؤمنین و تهدید کردن آنها به سوزاندن خانه و قسم یاد کردن و امور دیگر، از نظر مدارک اهل سنت شکی باقی نمی ماند گرچه بعضی ها با ذکر روایات متناقض می کوشند که قضیه را لوث کنند و خوانندگان را در شک و تردید بین روایات متناقض قرار می دهند ولی برخی دیگر قضیه را به صورت قطعی ذکر کرده اند و سپس در مقام توجیه عمل خلیفه برآمده اند.

در مدارک و منابعی که ذکر کردیم هیچ سخنی از ابن قتیبه دینوری و کتاب منسوب به او الامامه و السیاسه نیست تا گاهی ایراد گرفته

شود که استناد این کتاب به او تمام نیست (۱۰) و گاهی نیز بگویند:

تأثیر عقاید شیعه هاشمی علوی و عباسی در بیشتر روایات الامامه و السیاسه آشکارا به چشم می خورد و به احتمال این روایات نتیجه تضاد و رقابتی است که پس از خلفای راشدین میان امویان و هاشمیان پدید آمده است و گرنه فاطمه و علی (علیه السلام) با ایمان تر و منزّه تر و خردمندتر از آن بوده اند که برخلاف مصالح مسلمانان بپا خیزند و عمر بزرگتر و خوددارتر از آن است که به سوزاندن خانه فاطمه دست یازد.

انعکاس این مسأله در کتب دانشمندان شیعه

از نظر مدارک و منابع شیعه چنانچه خواهد آمد، مراحل بعدی این مسأله یعنی: ریختن به خانه و بردن حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) با وضع نامطلوب و جسارت آمیز و آسیب رساندن به حضرت فاطمه (س) به خوبی اثبات می شود، و قهراً مرحله اول را نیز دربرخواهد داشت و نیازی به ذکر آنها در اینجا نیست.

ولی بعضی از مدارک شیعی در احتجاج با اهل سنت تنها به ذکر مرحله اول که مورد قبول آنان است اکتفاء کرده اند، و ما برای پرهیز از طولانی شدن مقاله تنها به فهرست این منابع و ذکر آدرس اکتفاء می کنیم.

۱ کتاب الجمل، از شیخ مفید، متوفای سنه ۴۱۳، ص ۱۱۷ .

۲ امالی، از شیخ مفید، مجلس ششم، ص ۳۰.

۳ الشافی، سید مرتضی، جلد ۴ صفحه ۱۱۹

۴ تقریب المعارف فی الکلام، شیخ تقی الدین ابی الصلاح حلبی متوفای ۴۴۷ صفحه ۱۶۷ .

۵ تلخیص الشافی از شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی، متوفای ۴۶۰، ج ۳، ص ۷۶.

المسترشد از محمدبن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در صفحه ۳۷۳ و همچنین صفحه ۳۷۸ از واقدی این مطلب نقل شده است.

۷ الطرائف فی معرفه مذاهب الطوائف، از علی بن جعفر بن موسی بن طاووس، ص ۶۶ (روایت طبری و ابن عبدربه و واقدی و ابن جبیر و ... را نقل نموده است.)

۸ نهج الحق و كشف الصدق، از ابن مطهر حلّی، متوفای سنه ۷۲۶، ص ۲۷۰.

۹ در نفحات اللاهوت محقق کرکی متوفای ۹۴۰ صفحه ۷۸ مسأله حاضر کردن آتش برای سوزاندن خانه آمده است.

۱۰ محدث بزرگ و مؤلف وسائل الشیعه محمد بن حسن الحرّ العاملی در اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات، ج ۴، ص ۲۸۱ (روایت آمدن عمر و تهدید به احراق را از قول سید از طرائف، در تحت شماره های ۴۹ و ۵۰ و ۵۱ و ۵۲ نقل نموده و آن را تلقی به قبول کرده است.)

۱۱ بحار الانوار، از علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۱۷۰.

۱۲ حق الیقین فی معرفه اصول الدین، سید عبدالله شبّر متوفای ۱۲۴۲ ص ۱۸۷.

۱۳ الفصول المهمّه، از امام سید شرف الدین الموسوی، ص ۴۲.

۱۴ الغدیر، از علامه شیخ عبدالحسین امینی، ج ۷، ص ۷۷ تا ۸۶ و ج ۳، ص ۱۰۳ با استناد از مدارک اهل سنت.

۱۵ زندگانی حضرت فاطمه (س)، از دکتر سید جعفر شهیدی، ص ۱۰۹.

۱۶ دائره المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲۳۰ در ترجمه ابوبکر، مقاله آقای هادی عالم زاده.

فصل دوم: ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص)

ریختن به خانه و آسیب رساندن و اهانت به دختر پیامبر (ص) ۱

گفته می شود که دختر گرامی پیامبر هنگام جلوگیری از ورود مهاجمین به خانه صدمه و آسیب دید به طوری

که فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد، و از آن پس همواره بیمار، و در رنج و اندوه بسر می برد تا رحلت کرد. این موضوع از نظر مدارک و منابع شیعی به آسانی قابل اثبات است و به عنوان یک امر مسلم تلقی می گردد. این مسأله هم در آثار قدماء و متقدمین از علمای شیعه و هم در آثار متأخرین آنها منعکس گردیده است.

نه تنها شیعه بلکه برخی از اهل سنت نیز بدان اشارت نموده اند، ولی چنانچه بیان داشتیم بسیاری از آنان در همان مرحله اول توقف نموده و قدمی جلوتر ننهاده اند و از ذکر حوادث بعدی سکوت کرده اند، ولی چنانچه به زودی خواهد آمد نتیجه بحث این سه فصل حکایت از وقوع این حادثه هولناک و دلخراش و اسفبار دارد.

برای تحقیق در مسأله بحث را در دو بخش مطرح می کنیم:

۱ انعکاس این قضیه در مدارک شیعی و احیاناً در برخی از منابع سنی.

۲ علت عدم انعکاس این قضیه در اکثر منابع سنی.

اما در قسمت اول نخست به نقل سخنان برخی از بزرگان شیعه می پردازیم و سپس گفته های بعضی از دانشمندان اهل سنت را ذکر می کنیم.

در آثار و تألیفات بزرگان شیعه چه متقدمین و چه متأخرین، و چه محدثین و چه متکلمین و ... این قضیه اسفبار منعکس شده است.

۱ نصر بن مزاحم منقری کوفی مورخ شیعی متوفای سنه ۲۱۲ در کتاب صفین می آورد، وقتی که معاویه شریعه فرات را برای بار دوم بر روی سپاه عراق بست، مردی از طایفه سکون از اهل شام به نام سلیل بن عمرو، در ضمن

اشعاری معاویه را بر ادامه ممانعت آب تحریک و تشجیع نمود، معاویه پاسخ داد حق با شماست ولیکن عمروعاص نمی گذارد (یا چنین نظری دارد) و می گوید:

آنها را از آب مانع مشو، چون علی کسی نیست که خودش تشنه بماند و ترا سیراب ببیند در حالی که افسار اسبها در دست او و سپاه اوست و به فرات نظر می افکند مگر آنکه یا از فرات سیراب شود و یا کشته شود و تو می دانی که او شجاع و بی باک است و با او مردم عراق و حجاز هستند و من و تو شنیده ایم که او می گفت:

ای کاش! چهل مرد می داشتم و سپس قضیه ای را یاد کرد، ای کاش! در روزی که خانه فاطمه را تفتیش می کردند چهل مرد می داشتم.

۲ محمدبن یعقوب کلینی متوفای ۳۲۹ در اصول کافی در باب مولد الزهراء حدیث دوم به سند صحیح از امام کاظم (علیه السلام) روایت می کند:

«إِنَّ فَاطِمَةَ صِدِّيقَةَ شَهِيدَةً وَإِنَّ بَنَاتَ الْأَنْبِيَاءِ لَا يَطْمِئِنُّنَّ».

مولی محمد صالح مازندرانی متوفای ۱۰۸۶ یا ۱۰۸۱ در شرح واژه شهید می گوید: شهید به کسی گویند که در میدان جنگ به عنوان انجام وظیفه کشته شود سپس معنای آن توسعه یافت و به هر کسیکه مظلومانه کشته شود، مثل فاطمه (س) اطلاق می شود زیرا او را در حالیکه فرزندی در شکم داشت در به پهلوی او زدند و فرزندش سقط شد و به سبب آن از دنیا رفت اما وجه تسمیه (این افراد و حضرت فاطمه (علیه السلام)) به شهید این است که خداوند و فرشتگان، بهشت را برای

او شهادت می دهند. و یا اینکه او پس از مردن به حیات متصف می شود مثل اینکه او حاضر و ناظر و نمرده است و یا اینکه مقام و منزلتی را که خدا برایش فراهم نموده مشاهده می کند.

علامه مجلسی متوفای ۱۱۱۱ در مورد سند حدیث می فرماید: صحیح.

و در شرح این حدیث می فرماید:

این خبر دلالت می کند بر اینکه فاطمه صلوات الله علیها شهیده است، و این از متواترات می باشد و سبب شهادت آن حضرت این بود که آنها پس از آنکه خلافت را غضب کردند و بیشتر مردم با آنها بیعت کردند به سراغ امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرستادند تا برای بیعت حاضر شود، امام از آمدن امتناع کرد عمر عده ای را مأمور کرد تا خانه را با اهلش بسوزاند و خواستند به زور وارد خانه شوند ولی فاطمه (س) آنها را از ورود به خانه مانع شد، قنفذ غلام عمر در را به شکم فاطمه (س) زد که پهلوی او شکست و جینی که در رحم داشت و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نام او را محسن نهاده بود ساقط شد، و به همین جهت مریض شد و در این مرض رحلت فرمود.

مجلسی سپس به ذکر روایاتی در تأیید سخن فوق از علمای اهل سنت و شیعه می پردازد.

۳ شیخ جلیل اقدم صدوق متوفای سنه ۳۸۱ ه.ق روایت مفصّلی از ابن عباس از رسول گرامی اسلام در فضیلت فاطمه زهرا (س) نقل می کند. تا اینکه می گوید رسول خدا فرمود: «هرگاه فاطمه را می نگریم به یاد می آید ستم و ظلمی که بعد از من به او روا

خواهند داشت. و گویا با فاطمه حاضریم و می نگرم که خواری وارد خانه او می شود و هتک حرمت او می گردد و حق او را غصب می نمایند و او را از ارثش محروم می کنند و پهلوی او را می شکنند و جنین او را ساقط می کنند و او فریاد می کشد که یا محمّده و استغاثه می کند ولی کسی به فریاد او نمی رسد و همواره پس از من محزون و مغموم و گریان خواهد زیست... .

همچنین در مجلس بیست هشتم، حدیث دوم با سند معتبر از امیر المؤمنین روایت کرده است که آن حضرت فرمود: روزی من و فاطمه و حسن و حسین در خدمت پیامبر نشسته بودیم ناگاه آن حضرت به سوی ما نظر افکند و گریست گفتم سبب گریه چیست یا رسول الله؟

فرمود: گریه ام برای آن چیزی است که بعد از من به شما روا خواهند داشت.

پرسیدم آن چیست؟

فرمود: برای ضربتی که به فرق تو خواهد رسید و آن سیلی که بر روی زهرا خواهند نواخت و زخمی که بر ران حسن خواهند زد و او را به زهر مسموم کنند و از کشتن حسین.

چون این خبر را شنیدند همه گریان شدند.

همچنین شیخ صدوق در معنای سخن پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) به امیر المؤمنین (علیه السلام): «یا علی لک کنز فی الجنّه وَاَنْتَ ذُو قَرْنِیْهَا» پس از معنا نمودن کنز و مختار خودش (کلید نعمت های بهشت) می گوید: از بعضی از اساتیدم شنیدم که می گفت منظور از این کنز فرزندش محسن است، همانیکه حضرت فاطمه به علّت قرار گرفتن بین در

و دیوار او را ساقط کرد... .

صدوق بدون آنکه در پیرامون این معنی اظهار نظر کند وارد بیان معنای ذوالقرنین می شود.

۴ در کتاب اختصاص منسوب به شیخ مفید، جسارت و هتک احترام و صدمه دیدن حضرت فاطمه (س) در مسأله فدک ذکر شده است.

البته ایشان در داستان سقیفه می گوید مأمورین خلیفه به در خانه امیرالمؤمنین آمدند و فاطمه (س) در را بر روی آنها بست و عمر با لگد در را شکست و مأمورین به خانه ریختند و امام (علیه السلام) را به زور به مسجد بردند. در این جا سخنی از زدن فاطمه زهرا (س) نیست، ولی در داستان فدک می گوید ابوبکر قباله فدک را به فاطمه داد و فاطمه (س) خارج شد و در راه به عمر برخورد کرد، عمر پرسید آن چیست که با تو است؟

گفت: سند فدک است که ابوبکر به من داد، گفت: آن را به من بده. فاطمه (س) خودداری نمود. عمر چنان با لگد او را زد که فاطمه محسن را که به آن حامله بود، سبقت کرد و چنان سیلی به او زد که گوشواره از گوش او شکست و قباله را گرفت و پاره کرد...

کتاب شناس بزرگ شیعه، شیخ آغا بزرگ طهرانی در الذریعه اختصاص را از تصنیفات شیخ مفید می داند و می افزاید شیخ مفید اختصاصش را از اختصاص شیخ ابی علی احمد بن الحسین معاصر شیخ صدوق استخراج کرده است و از اختصاص شیخ ابی علی اثری در دست نیست، ولی مؤلف کشف الحجب گفته: می گویند مؤلف اختصاص فردی به نام جعفر بن الحسین است، ولی از ظاهر سیاق برمی آید

که این کتاب از تألیفات شیخ مفید است .

مؤلف الذریعه در تأیید نظریه مؤلف کشف الحجب می گوید : جعفر بن الحسین متوفای ۳۴۰ می باشد و نجاشی در شرح حال او ضمن برشمردن تألیفات وی اختصاص را ذکر نکرده است. و سپس می گوید: ظاهراً شیخ مفید کتاب اختصاص را از یکی از این دو کتاب استخراج کرده است.

اخیراً بعضی از محققین استناد این کتاب به شیخ مفید را ناتمام دانسته اند، به آن مراجعه شود .

۵ مسعودی مؤلف مروج الذهب در اثبات الوصیه در داستان سقیفه می نویسد:

مأمورین خلیفه به سوی منزل امام روی آوردند و به خانه امام هجوم بردند و در خانه را سوزاندند و امام (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون بردند و فاطمه سیده زنان عالم را بین در و دیوار قرار دادند تا جایی که فرزندی که در رحم داشت افتاد، و امام را وادار به بیعت کردند امام خودداری کرد گفتند: اگر بیعت نکنی ترا می کشیم و ...

کتاب شناس بزرگ شیعه، مرحوم شیخ آغا بزرگ طهرانی بدون نقل هیچ خلافتی این کتاب را از ایشان می داند. همچنین نجاشی در رجال، علامه حلّی در الخلاصه، شهید ثانی در حاشیه بر خلاصه علامه، مجلسی در مدارک بحار، ابوعلی حائری در منتهی المقال، خوانساری در روضات الجنّات، محدّث نوری در خاتمه مستدرک الوسائل ج ۳، ص ۳۱۰، ممقانی در تنقیح المقال، کتبی در فوات الوفیات و کاشف الغطاء در اصل الشیعه و اصولها و... همگی در این مسأله اتفاق نظر دارند.

۶ سید مرتضی علم الهدی متوفای ۴۳۶ می گوید: قاضی عبدالجبار معتزلی

مسأله زدن عمر حضرت فاطمه را انکار می کند و از ابوعلی (جبائی) نقل می کند که خبر نقل شده از جعفر بن محمد (علیه السلام) در زدن عمر حقیقت ندارد بلکه روایت شده است که امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو خلیفه اظهار دوستی می کرد.

سید مرتضی در این مقام می گوید: استناد قاضی عبدالجبار به انکار ابوعلی در این قصه و ادعای دوستی امام صادق نسبت به آن دو خلیفه اشکالاتی دارد؛ اول اینکه انکار ابوعلی بدون دلیل است و چگونه ابوعلی این روایت را رد نکند در صورتی که به عقیده او خلافت حق آنان ابوبکر و عمر بود و آنان بخشی از حقوقشان را دریافت کردند و به لطف و تأیید الهی نزدیک بودند و در دینداری می کوشیدند و اگر او این عقاید تحقیق نشده را از قلبش بیرون می کرد، آنوقت معنای این روایت را می فهمید و دست کم در درستی و بطلان آن شک می کرد ... و سپس سید ادعای اظهار دوستی امام صادق (علیه السلام) نسبت به آن دو را رد می کند و روایت آن را جعلی و ساختگی می داند ...

۷ شیخ الطائفه ابی جعفر طوسی متوفای ۴۶۰ در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می گوید:

«وَاللَّهِ مَا بَايَعَ عَلِيَّ (عليه السلام) حَتَّى رَأَى الدَّخَانَ قَدْ دَخَلَ بَيْتَهُ».

به خدا قسم علی (علیه السلام) بیعت نکرد تا اینکه دید که دود وارد خانه اش گردید.

طبق این روایت مسأله در حد تهدید به احراق نبوده است بلکه آن را عملی ساختند و در خانه را آتش زدند و در سوخته را با لگد پا

از جا درآوردند و به خانه ریختند و...

هیچین وی در این مورد می نویسد:

از چیزهایی که بر خلیفه اول عیب گرفته اند و عملش را مورد انکار قرار داده اند زدن آنهاست فاطمه زهرا (س) را. و روایت شده که آنها او را با تازیانه زدند و مشهور بین شیعه این است که عمر چنان فاطمه (س) را زد که او فرزندی را که در رحم داشت سَمَّقَط کرد و خبر این قضیه نزد شیعه مشهور و بلاخلاف است، و مأمورین خلیفه خواستند که خانه را بر او بسوزانند هنگامی که گروهی بدان پناه بردند و از بیعت امتناع ورزیدند و کسی نمی تواند خبر مربوط به واقعه را انکار کند؛ زیرا خبر این قضیه را قبلاً از بلاذری و غیر او نقل کردیم و روایات شیعه در این قضیه مستفیضه است و در آن اختلافی ندارند (۱۱).

۸ متکلم بزرگ قرن ششم عبدالجلیل قزوینی مؤلف کتاب «النقض» در رد «بعض فضائح الروافض» می نویسد:

آنچه (مؤلف) گفته است: و گویند عمر در بر شکم فاطمه زد و کودکی را در شکم وی کشت که رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) او را محسن نام نهاده بود.

جواب آن است که این خیری است درست و بر این وجه نقل کرده اند، و در کتابهای شیعی و سنی مذکور و مسطور است. امیرا خبر مصطفی (صلی الله علیه و آله وسلم) است که «أَنْمِيَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ» اگر غرض عمر آن باشد که علی (علیه السلام) بیرون آید و بیعت کند بر ابوبکر به خلافت و غرضش نه آن باشد که کودک در شکم فاطمه

(س) سقط شود چه ممکن که نداند که فاطمه در پس در ایستاده است اگر چنین باشد آن را قتل خطاء گویند. و اگر عمداً کرده باشد هم نه معصوم است چه ممکن که خود بداند که فاطمه (س) در پس در ایستاده است حکم خدا راست در آن، نه ما را و شما را. در این نقل بیش از این نتوان گفتن.

۹ همچنین خواجه نصیرالدین طوسی فیلسوف و متکلم و دانشمند نجومی متوفای سنه ۶۷۲، در تجرید الاعتقاد، این حادثه ناگوار را آورده است. روشن است که مطالب و محتویات یک کتاب کلامی و عقیدتی که عقائد و نقطه نظرهای دینی یک مذهب و مکتب را بازگو می کند نمی تواند متکی و مبتنی بر یک سری روایات ضعیف باشد، بلکه این عقیده اکثریت قاطع دانشمندان شیعه در این مورد است.

خواجه در بحث امامت از تجرید الاعتقاد در صلاحیت نداشتن غیر حضرت امیر (علیه السلام) برای امامت، در مورد ابوبکر می گوید:

ابوبکر را در خانه رسول خدا دفن کردند که در زمان حیات از دخول آن ممنوع بود و هنگامی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد گروهی را به خانه آن حضرت فرستاد و آتش در خانه افکندند، با آنکه دختر گرامی رسول خدا فاطمه (س) و حسن و حسین علیهما السلام و گروهی از بنی هاشم در آن بودند و حسین وقتی که او را در جایگاه رسول خدا دیدند بر او اعتراض کردند، و در آخر عمر حسرت می خورد که چرا با خانه فاطمه (س) بی حرمتی کرد.

۱۰ علامه حلی متوفای ۷۲۶، در کشف المراد در توضیح

این قسمت می گوید :

اینها انتقادات دیگری است در مورد ابوبکر، او در خانه رسول خدا به خاک سپرده شد در صورتی که در حیات رسول خدا از ورود به آن خانه بدون اذن او نهی شده بود، و وقتی که امیرالمؤمنین (علیه السلام) از بیعت امتناع کرد گروهی را به خانه او فرستاد و آنها آتش در خانه افکندند، در حالی که ساکنین خانه فاطمه (س) و حسنین و جمعی از بنی هاشم بودند، و علی (علیه السلام) را با جماعتی به جبر از خانه بیرون کشیدند و زبیر که با آنها بود شمشیرش را گرفتند و شکستند و ضربتی به فاطمه (س) رسید که از آن ضربت جنینی را که در رحم داشت و پیامبر او را محسن نام نهاده بود سقط کرد و ...

ریختن به خانه و آسیب رساندن و امانت به دختر پیامبر (ص ۲)

۱۱ فاضل مقداد متوفای ۸۲۶، در شرح باب حادی عشر در ذیل کلام علامه حلی: «وَالْأَدْلَةُ فِي ذَلِكَ لِاتِّخَاصِ كَثْرَةٍ» (۱۲)، شش دلیل بر این امر می آورد و در دلیل پنجم می گوید:

آن حضرت ادعای امامت فرمود ... چون دید کسی او را یاری نمی کند در خانه نشست و مشغول جمع آوری قرآن شد و چون او را به جهت بیعت طلبیدند، امتناع کرد تا آنکه در خانه او را آتش زدند و او را به جبر و قهر بیرون کشیدند ...

شارح دیگر باب حادی عشر ابن مخدوم حسینی متوفای سنه ۹۷۶، در مفتاح الباب در شرح این سخن علامه می گوید:

ادعای امامت آن حضرت در کتابهای سیره مشهور است و حتی در آنها آمده هنگامی که امام مخالفت مخالفین و اصرار آنها در

مخالفت با خویشتن را دید و دانست، در خانه اش نشست و به جمع آوری کتاب خدا مشغول شد و او را برای بیعت طلبیدند و او خودداری نمود تا در خانه اش آتش افکندند و او را به زور بیرون کشیدند.

۱۲ همچین علی بن یونس عاملی متوفای ۸۷۷ می گوید :

و منها؛ ما رواه البلاذری و اشتهر فی الشیعه أنه حصرَ فاطمَه فی البابِ حتی اَشَقَطَتْ مُحْسِنًا مَعَ عِلْمِ كُلِّ أَحَدٍ بِقَوْلِ أَبِیها لَهَا : فاطمَه بَضَعَهُ مِنِّي مَنْ آذاها فَقَدْ آذانی .

از آن جمله چیزی است که بلاذری نقل کرده و میان شیعه مشهور است که عمر حضرت فاطمه را پشت در محصور کرد به طوری که محسن را سقط کرد با اینکه همه می دانند پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود : فاطمه پاره تن من است هر که او را بیازارد مرا آزرده است.

البته در چاپهای فعلی کتاب بلاذری (انساب الاشراف) چنین خبری در آن دیده نمی شود و ممکن است با توجه به پراکندگی مجلدات این کتاب در گذشته، تصرّفی در آن انجام گرفته باشد.

غیر از موارد یاد شده در مدارک و منابع دیگر شیعی، نیز این موضوع عنوان شده است اگر چه در اعتبار برخی از این منابع حرفه‌ای زده اند، و در استناد آنها به مؤلفین اتفاق نظر وجود ندارد. ما تنها فهرست این منابع را نقل می کنیم و از ذکر اقوال مؤلفین خودداری می کنیم.

۱ کتاب سلیم بن قیس متوفای حدود سنه ۹۰ هجری، حدیث چهارم ص ۳۷ نقل نموده است.

۲ التفسیر، تألیف محدث جلیل محمدبن مسعودبن عیاش، معاصر

ثقه الاسلام کلینی، در جلد ۲ صفحه ۶۷، مسأله آمدن عمر با گروهی به در خانه حضرت فاطمه، شکستن در خانه، ریختن مهاجمین به خانه، و بردن امیرالمؤمنین (علیه السلام) ملیباً آمده است.

در مورد اتقام و احکام تفسیر ارزشمند عیاشی به کتاب چهل مقاله از آیت الله رضا استادی، مقاله «تفسیر عیاشی و مؤلف آن» مراجعه شود.

۳ دلائل الامامه، ابی جعفر محمد بن جریر بن رستم الطبری، معاصر شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰) و نجاشی (متوفای ۴۵۰) و او متأخر از ابن جریر عامی است و سید ابن طاووس و سید هاشم توبلی بسیار از او نقل کرده اند.

ایشان در ص ۴۵، در روایتی از امام صادق (علیه السلام) می نویسد:

علت وفات حضرت فاطمه این بود که قنفذ غلام آن مرد (عمر) به دستور او با غلاف شمشیر او را زد به گونه ای که آن حضرت فرزندی که در رحم داشت ساقط کرد و به سبب آن سخت مریض شد.

این روایت از حیث سند معتبر و قابل اعتماد می باشد.

این نقل با دیگر نقل هایی که این امر را به عمر نسبت می دهد منافات ندارد زیرا چنانچه در این نقل آمده ممکن است که عمر دستور داده باشد و قنفذ اجرا کرده باشد از این جهت فعل را می توان به هر یکشان نسبت داد.

۴ الاحتجاج، ابو منصور احمد بن علی بن ابیطالب الطبرسی از اعلام قرن پنجم در احتجاج امام حسن مجتبی با جماعتی از مخالفین از جمله مغیره بن شعبه ص ۴۱۳ این مسأله را نقل کرده است.

۵ در کامل بهائی

، تألیف حسن بن علی بن محمد مشهور به عمادالدین طبری ، معاصر خواجه نصیرالدین طوسی ، نیز آسیب دیدن آن بانوی بزرگوار از سوی مهاجمین و شهادت محسن در ج ۱ ، ص ۳۰۶ و ۳۰۹ و ۳۱۲ آمده است.

۶ ارشاد القلوب الی الصواب، للشیخ الجلیل ابی محمد الحسن بن ابی الحسن بن محمد دیلمی، از معاصرین فخر المحققین فرزند علامه حلی متوفای ۷۷۱ نیز این مطلب را متعرض شده است.

۷ در نفحات اللاهوت از محقق کرکی ، صفحه ۱۳۰ ، تهدید به آتش زدن خانه و فراهم کردن هیزم و از بین رفتن محسن آمده است.

۸ غایه المرام فی حجه الخصام از محدث بزرگوار سید هاشم بحرانی در باب ۵۶، ص ۵۵۹ این موضوع را از سلیم آورده است.

۹ علامه مجلسی نیز در بحار الانوار این حادثه ناگوار را ذکر می کند.

۱۰ در بحر المعارف از شیخ عبدالصمد همدانی ، متوفای ۱۲۱۶ قمری نیز این مطلب آمده است.

علماء و دانشمندان قرون اخیر شیعه

حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ در علم الیقین در فصل بیستم در این مورد می نویسد:

سپس عمر عده ای از طلقاء و منافقین را جمع کرده و به سوی خانه امیرالمؤمنین آمدند و با در بسته مواجه شدند و فریاد کشیدند یا علی از خانه بیرون بیا که خلیفه رسول خدا ترا می خواند، ولی آنان در را به روی آنها باز نکردند.

پس هیزم آوردند و در پای در نهادند و آتش تهیه کردند تا در خانه را بسوزانند و عمر فریاد کشید و گفت: به خدا قسم اگر در را باز نکنید آن را آتش می زنم و همین که

فاطمه (س) دانست که آنها تصمیم دارند خانه را بسوزانند حرکت کرد و در را گشود.

همین که در را گشود جمعیت او را به عقب راندند و فاطمه (س) بین در و دیوار واقع شد و سپس بر سر امام ریختند و گریبان وی را گرفتند و درحالی که او را بر زمین می کشاندند به سوی مسجد بردند، فاطمه (س) بین آنها و همسرش حائل شد و گفت: به خدا قسم نمی گذارم که پسرعمویم را به زور به مسجد ببرید... جمعیت که چنین دیدند امام را رها کردند، عمر به قنفذ دستور داد که با تازیانه فاطمه (س) را بزند، قنفذ پست و پهلوی فاطمه را به تازیانه گرفت تا زهرا (س) از حال برفت و اثر آن در جسم شریفش پیدا شد و این ضربت بیشترین تأثیر را در افتادن جنین او که پیامبر او را محسن نام نهاده بود، داشته است و....

البته مرحوم فیض این بخش از علم الیقین (یعنی از فصل ۶ باب ۱۴ تا اول فصل ۲۵ از همین باب) را از کتاب «التهاب نیران الاحزان» نقل می کند ولی از بیوگرافی مؤلف این کتاب اطلاعی در دست نیست. منتهی اعتماد فیض بر این کتاب و نقل فصلهایی از آن می تواند بیانگر نظر وی در این قضیه باشد(۱۳).

همچنین محدث قمی حاج شیخ عباس در بیت الاحزان در موارد زیادی این مسأله را خاطر نشان کرده است، و به تألیف ایشان در این موضوع، بیت الاحزان مراجعه شود.

همچنین سید عبدالرزاق الموسوی المقرم متوفای ۱۳۹۱ در صفحات ۶۱ و ۷۸ و ... کتاب « وفاه

الصدیقه الزهرا(علیه السلام) « این مسأله را یادآور شده است.

بنابر این مسأله از نظر روائی و کلامی و تاریخی مورد اتفاق علماء شیعه است. شأن یک محقق و پژوهشگر تاریخ آن است که با توجه به مدارک و منابعی که در دست دارد به تحقیق و بررسی بپردازد چه اینکه تاریخ یک علم نقلی است، همانند فقه و تفسیر و ... ما نمی توانیم به صرف بعید دانستن این امر از طرف دست اندرکاران خلافت به تاریخ سازی بپردازیم، و این همه منابع و مدارک را نادیده بگیریم و اگر این امر را دیگران قبول ندارند لاقلاً این عقیده شیعه است.

نگاهی به زیارات بانوی بزرگ اسلام

در اینجا مناسب است که نگاهی نیز به زیارتنامه های آن حضرت بیندازیم، برای آن حضرت چند زیارتنامه ذکر کرده اند که به بعضی از آنها اشاره می شود. یکی همان زیارتنامه معروفی است که با جمله: **السلام علیک یا ممتحنه امتحنک الذی خلقک قبل ان یخلقک ...**

این زیارتنامه دارای سند است، و شیخ مفید، شیخ طوسی، شیخ حرّ عاملی و علامه مجلسی و بعدیها نیز آن را ذکر نموده اند.

در این زیارتنامه کوتاه و مختصر جملاتی دالّ بر شهادت و یا شکستن پهلو و... وجود ندارد، و گویا این زیارتنامه به نظر شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه نرسیده و از این جهت آن را نیاورده است.

دیگر زیارتنامه مختصری است که شیخ مفید در کتاب المزار می آورد و بخشی از آن چنین است: **السلام علیک یا رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) السلام علی ابنتک الصدیقه الطاهره السیام علیک یا فاطمه یا سیده نساء العالمین، ایتهما البتول الشّهیده الطاهره ، لعن**

اللَّهُ مَانِعُكَ إِرْثِكَ وَ دَافِعُكَ عَن حَقِّكَ

کفعمی در بلد الامین و مجلسی در بحار الانوار نیز آن را آورده اند.

در زیارتنامه سؤم که شیخ طوسی می فرماید اصحاب ما آن را در مقام زیارت آن حضرت می خوانند این جملات آمده است
الْسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بِنْتَ رَسُولِ اللَّهِ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الصِّدِيقُ الشَّهِيدَ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُضْطَّهِدَةُ الْمُفْهُورَةَ ...

شیخ طوسی این زیارت را از شیخ صدوق گرفته است و متن آن از منشآت خود صدوق است. صدوق می گوید پس از آنکه پشت به قبله و روی به جانب بیت فاطمه نمودم چنین گفتم: السلام عليك ... و در پایان می افزاید: من در احادیث زیارتنامه ای برای حضرت فاطمه نیافتم، پس می پسندم برای مراجعه کننده به کتابم آنچه را که برای خودم می پسندم.

در زیارتنامه چهارم که مجلسی و دیگران آن را از سید بن طاووس از کتاب مصباح الزائر او نقل می کنند در فرازی از آن چنین آمده است :

... السَّلَامُ عَلَى الْبُتُولَةِ الشَّهِيدَةِ ... السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُؤْتَمِنَةُ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمَظْلُومَةُ الصَّابِرَةُ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ مَنَعَكَ حَقَّكَ وَ دَفَعَكَ عَن إِرْثِكَ وَ لَعَنَ اللَّهُ مَنْ ظَلَمَكَ وَ أَعْتَمَكَ وَ غَصَصَكَ بِرَيْقِكَ وَ أَدْخَلَ الذُّلَّ بَيْتَكَ ...

در این زیارتها شهیده را به معنای گواه و الگو گرفتن و آن را همانند بتول ، راضیه ، مرضیه از القاب آن حضرت قرار دادن خلاف ظاهر است. زیرا شهید به معنای کسی که در میدان جنگ و یا مظلومانه کشته شود در لسان پیامبر و ائمه (علیه السلام) بکار رفته ، و در صدر اسلام یک اصطلاح رایجی بوده است.

بنابراین اطلاق شهیده به

آن حضرت به این معنا است که آن حضرت مظلومانه به خاطر آسیبی که به او رسیده بود وفات کرد. وانگهی ما در میان اسماء و القابی که از زبان پیامبر اسلام و ائمه اطهار برای آن بانوی بزرگوار ذکر شده لقبی به نام شهیده (به معنای شاهد و الگو) نمی یابیم ، تا بگوئیم شهیده به همین معنا در زیارت نامه ها منظور است ، بلکه این لقب نیز مثل صابره ، ممتحنه ، مظلومه و مضطهده و ... به خاطر آسیب مهاجمین به آن حضرت ، که منتهی به رحلت او گردید بعداً به او داده شده است.

در زیارتنامه پنجم که مرحوم مجلسی و محدث قمی آن را از سید بن طاووس متوفای ۶۶۴ نقل نموده اند جملاتی به صورت صریح بر شکستن پهلو و کشتن فرزندش محسن و غصب کردن حق وی دلالت می کند.

... وَ صَلَّى عَلَى الْبَتُولِ الطَّاهِرَةِ، الصِّدِّيقِ الْمَعْصُومِ، التَّقِيِّ النَّقِيِّ، الرَّضِيِّ الْمَرْضِيِّ، الزَّكِيِّ الرَّشِيدِ، الْمَظْلُومِ الْمُقْهُورِ، الْمَغْضُوبِ حَقِّهَا الْمَمْنُوعِ إِزْنُهَا، الْمَكْسُورِ ضِلْعُهَا، الْمَظْلُومِ بَعْلُهَا الْمَقْتُولِ وَلَدُهَا

البته علامه مجلسی تصریح می کند که سند این زیارت به نظرش نرسیده است، ولی اکثر محدثین شیعه این زیارت را در کتاب دعا و زیاراتشان آورده اند.

این حاکی از آن است که محتوی این زیارت مورد قبول و باور علمای شیعه بوده است و اگر این ظلم و ستمها بر آن حضرت واقع نشده بود خواندن این زیارتنامه با توجه به اینکه زیارت یک عمل عبادی است مشروع و جایز نمی بود.

در نتیجه از نظر علمای شیعه، مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نمی یابد بلکه مأمورین خلیفه به خانه

ریختند و در این رهگذر به فاطمه زهرا (س) آسیب و صدمه رسانیدند به گونه ای که فرزندی را که در رحم داشت، ساقط کرد، و از صدمات آن به بستر مرضی افتاد و در آن کسالت رحلت کرد.

به تصریح مرحوم شیخ الطائفه در تلخیص الشافی این مسأله نزد شیعه معروف و بلاخلاف است.

انعکاس این حادثه در بعضی از مدارک اهل سنت

چنانچه قبلاً بیان نمودیم بیشتر علمای اهل سنت این مرحله از تاریخ را مسکوت گذاشته و مسأله را در حدّ تهدید به احراق پایان برده اند، و تهدید به احراق و حتی تأکید نمودن این تهدید به سوگند را به انگیزه حفظ وحدت مسلمین و بیعت با خلیفه، امری ناچیز می دانند و آن را عیبی برای خلافت به حساب نمی آورند.

ولی با این همه، بعضی از علما و دانشمندان اهل سنت به این مرحله نیز تصریح کرده اند و از بعضی دیگر به طور ضمنی این قضیه فهمیده می شود.

قاضی عبدالجبار معتزلی، متوفای ۴۱۵ در این مورد می گوید:

معلوم «أَنَّ عَلِيًّا (عليه السلام) لَمَّا امْتَنَعَ عَنِ التَّبِيعِ هَجَمُوا عَلِيَّ دَارِ فَاطِمَةَ (س).

روشن است، هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت خودداری کرد مأمورین خلیفه به خانه فاطمه ریختند (۱۴).

ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نهج البلاغه می گوید: من در نزد استاد خود ابوجعفر نقیب حدیث هبار بن اسود را می خواندم که نیزه حواله هودج زینب دختر رسول خدا کرده بود و او را به گونه ای ترساند که فرزندی از او ساقط شد و به این سبب رسول خدا در روز فتح مکه خون او را هدر کرد، و می افزاید:

چون این حدیث را بر نقیب خواندم،

وی گفت: هرگاه رسول خدا خون هبار را به جهت ترساندن زینب هدر کرد ظاهر این است که اگر رسول خدا در حیات بود، نسبت به خون کسی که فاطمه را ترساند و فرزند او را هلاک گرداند، نیز چنین می کرد ابن ابی الحدید می گوید:

به نقیب گفتم که این حدیث را از تو نقل کنم که فاطمه را ترسانیدند و فرزندش محسن را سقط کردند نقیب گفت: آن را از من نقل نکن و خلاف آن را نیز از من نقل نکن که من در این امر به خاطر وجود اخبار متعارض متوقف هستم.

چنانچه از عقائدش به دست می آید (۱۵) شیعه زیدی است و فرقه زیدیه در بسیاری از مسائل کلامی و فقهی موافق اهل سنت هستند.

و جای این سؤال است که اخبار دال بر سقط محسن چه شده است تا به جهت تعارض با اخبار مخالف موجب توقف نقیب در این مسأله شده است. چون در کتب فعلی اهل سنت روایات اندکی بر سقط محسن دیده می شود.

همچنین شیخ الاسلام ابراهیم بن محمد جوینی خراسانی از اعلام قرن هفتم و هشتم، عین حدیثی را که ما از امالی شیخ صدوق نقل کردیم در فرائدالسمطین با ذکر سند آورده و ما برای رعایت اختصار از ذکر آن خودداری می کنیم چون با نقل مرحوم شیخ صدوق هیچ اختلافی ندارد.

همچنین سابقاً بیان داشتیم که شهرستانی در الملل و النحل و صفدی در الوافی بالوفیات، و عبدالقاهر بغدادی در الفرق بین الفرق در نقل عقائد نظام اهانت عمر به حضرت فاطمه و ضربه زدن به آن حضرت و از بین رفتن محسن را جزو آن

عقاید شمرده است.

محمد بن طلحه شافعی متوفای ۶۵۲ می نویسد:

أَمَّا مُحَمَّدُ بْنُ فَدْرَجٍ سَقَطًا ، مُحْسِنٌ بِهِ عِلْتُ سَقَطَ شَدْنِ مِنْ بَيْنِ رَفْتِهِ (۱۶).

شاعر توانا و ادیب بزرگ جهان عرب ، عبدالمسیح انطاکی مسیحی ، متوفای ۱۳۴۱ قمری در « القصیده العلویه المبارکه » ، پاورقی صفحه ۲۰۴ ، علت وفات حضرت فاطمه را چنین می نویسد:

چند امر در سلامت فاطمه زهرا(س) تأثیر داشت ؛ ۱ رحلت جانگداز پدر بزرگوارش . ۲ غصب خلافت از همسرش . ۳ خشونت‌هایی که از عمر بن الخطاب بر او رفت.

همچنین عمر ابوالنصر، نویسنده معاصر مصری ، مسأله هجوم عمر به خانه حضرت فاطمه(س) و وادار کردن علی به بیعت با ابوبکر را ذکر می کند وی در مورد محسن می نویسد:

مورخین در وجود او اختلاف دارند اگر چه یعقوبی و مسعودی و غیر آنان بر وجود او تأکید می ورزند.

مؤلف کتاب الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد می گوید:

که فاطمه پس از رحلت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است. شاید به خاطر ناراحتی و اضطراب زیاد کودک را سقط کرده است(۱۷).

همچنین عباس محمود العقاد در وفات حضرت فاطمه می نویسد:

زهرا به بیماری فرسایشگر قابل توصیفی مبتلا نبوده است زیرا یکی از ویژگیهای عرب توانایی زیاد آنان در توصیف است ، اطرافیان زهرا و اهل خانه او از قدرتمندترین عرب در بیان سلامت و مریضی افراد بودند، و ما در کلام آنان که شکوه های او را بازگو می کنند به بیماریهایی بر نمی خوریم که انسانی را در عنفوان جوانی از بین ببرد، آنچه از کلامشان به دست ما رسیده

علت وفات وی نقاها، ضعف و اندوه است و بر اینها رنج و بیماری تولد زودرس را نیز باید افزود هر گاه درست باشد که او پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) کودکی به نام محسن را سقط کرده است چنانچه در بعضی از اخبار مشاهده می شود (۱۸).

محسن در کتب دانشمندان شیعی و سنی

علت مرگ او سخنان متفاوتی ابزار داشته اند و طبق مدارک شیعی او بر اثر وارد آمدن ضربه ای بر شکم فاطمه (س) سقط شده است چنانچه بعضی از نویسندگان اهل سنت نیز مثل نظام، محمد بن طلحه شافعی، جوینی مؤلف فرائد السمطین و ابن قتیبه در المعارف بنا به اظهارات دیگران نیز همین را آورده اند. (۱۹) البته بعضی دیگر بدون اینکه اشاره ای به تاریخ تولد و در گذشت او بکنند به صورت خیلی مبهم گفته اند: او در کودکی در گذشت.

چنانکه قبلاً اشاره کرده ایم رشید الدین محمد بن علی معروف به ابن شهر آشوب متوفای ۵۸۸ در مناقب حضرت فاطمه (س) در فصل حلیتها و تاریخها می نویسد:

و فی معارف القتیبی: إِنَّ مُحْسِنًا فَسَدَ مِنْ زَخْمِ قُنْفُذِ الْعَدَوِی.

محسن به علت ضربه قنفذ در گذشت.

نه تنها ابن شهر آشوب چنین چیزی را می گوید بلکه حافظ گنجی شافعی مقتول ۶۵۸ در کفایه الطالب می نویسد:

ابوعبدالله شیخ مفید بر جمهور افزوده و گفته است: فاطمه (س) بعد از پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) پسری را سقط کرد که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) او را محسن نامیده بود، و این چیزی است که کسی از مورخین غیر از ابن قتیبه آن را ذکر نکرده است.

ولی متأسفانه در «المعارف» موجود، چاپ دوم، ناشر دارالمعارف مصر

و اما محسن بن علی فهلك و هو صغيرٌ.

این نوع از تحریف حقایق اعتبار بسیاری از کتب را زیر سؤال برده است.

علاّمه محقق سیدجعفر مرتضی‌العاملی، در کتاب دراسات و بحوث فی التاریخ و الاسلام در مقاله « اَعْرِفِ الْكُتُبَ الْمَحْرَفَةَ » حدود بیست و هفت مورد از این نوع تحریفها را متذکر شده، به آن مراجعه شود.

با توجه به نظر دانشمندان شیعه در کشته شدن محسن، محدثین اهل سنت خواسته اند بین این دو قضیه جمع کنند: یکی خبر مشهور بین مسلمین در اینکه نسبت و منزلت امیرالمؤمنین با پیامبر، همان مقام و منزلت هارون به حضرت موسی است و نام پسران علی (علیه السلام) نام پسران هارون است و دیگر تبرئه خلیفه و مأمورین او از آسیب رساندن به فاطمه (س) و سقط محسن. از این جهت محدثین اهل سنت عموماً نوشته اند که محسن در حیات پیامبر متولد شد و پیامبر نام او را محسن نهاد و او در کودکی در گذشت.

محدثین اهل سنت معمولاً هنگامی که به محسن اشاره می کنند از هانی ابن هانی از حضرت علی (علیه السلام) نقل می کنند که گفت: وقتی که حسن متولد شد نام او را حرب نهادم و پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود نام او حسن است، و همین که حسین متولد شد نام او را حرب نهادم پیامبر از نام او پرسید و او را حسین نامید. وقتی که محسن متولد شد او را حرب نامیدم و پیامبر پس از پرسش از نام او، او را محسن نامید و سپس فرمود آنها را به نام فرزندان

هارون نامیده ام : شَبْر ، شَبِير ، مشَبْر .

ولی نمی توان گفت که محسن در حیات پیامبر متولد شده است زیرا محدثین این روایت را از یونس یا اسرائیل از ابی اسحاق از هانی بن هانی از امیرالمؤمنین نقل می کنند و این روایت علاوه بر اینکه بعضی از رجال آن مجهول و ضعیف هستند با روایات دیگری که محدثین اهل سنت از سلمان فارسی و عکرمه در این مورد آورده اند تعارض دارد. و از حیث دلالت هم خالی از اشکال نیست. زیرا بر طبق مدارک شیعه (۲۰) و برخی از مدارک اهل سنت در قضیه نام گذاری حسنین ، هیچ وقت با وجود پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) امیرالمؤمنین به خود اجازه نمی داد که در نام گذاری بر پیامبر سبقت بگیرد، و ادب اسلامی و عرف رایج آن روز بر این بود که بزرگ خانواده بر نوزاد اسم می نهاد. بر فرض حضرت علی یک بار در نام گذاری بر پیامبر سبقت گرفته و با عدم رضایت پیامبر روبرو شده باشد ، آیا می توان تصور کرد که وی بار دوم و سوم نیز به چنین امری مبادرت کرده باشد؟.

جا دارد بگوییم این روایت را آنان برای تبرئه خلیفه از سقط جنین در مسأله تهاجم به خانه حضرت فاطمه ساخته اند، و بگذریم از اینکه در کیفیت وفات محسن بین خود عامه اختلاف است، و افرادی مثل نظام (به نقل از بغدادی ، شهرستانی و صفدی) و بلاذری (به نقل از الصراط المستقیم) و ابن قتیبه دینوری (به نقل از حافظ گنجی) و جوینی و

محمد بن طلحه شافعی و عقاد و... همان عقیده شیعه را دارند که محسن به جهت آسیب دیدن حضرت فاطمه از بین رفت.

بر طبق روایات شیعه پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آخرین فرزند حضرت فاطمه را پیش از تولد محسن نام نهاده بود.

مرحوم علامه تستری در بعضی از روایات شیعه در رابطه با این مسأله توضیحی دارند و می گویند: جهت پاره ای از اغراض بعضی از روایت عامی حدیث چیزهایی را بر آن افزوده اند.

ندامت خلیفه در آخرین لحظات زندگی

یکی از بهترین مؤیدات بر ارتکاب عمل و شکستن حرمت و حریم خانه حضرت فاطمه (س) اظهار تأسف و پشیمانی شدید خلیفه در آخرین لحظات زندگی است و این بهترین شاهد است که مسأله در حدّ تهدید به احراق پایان نیافته بلکه چنانچه بیان داشته ایم مأمورین او به خانه ریختند و حرمت و حریم خانه را شکستند.

مسأله ندامت و پشیمانی ابوبکر نسبت به اموری که در دوران خلافت دو ساله خود مرتکب شد، در کتب معتبر اهل سنت و شیعه آمده است، و نخستین چیزی را که از آن اظهار ندامت و پشیمانی شدید می کند کشف و تفتیش خانه فاطمه (س) است.

ما در این جا به بعضی از مدارک آن اشاره می کنیم.

۱ ابوعبید متوفای ۲۲۴ در کتاب الاموال همین تأسف را نقل می نماید، منتهی وی به جای اینکه نقل کند ای کاش! خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم نوشته:

فوددت انی لم اکن فعلت کذا و کذا لخله ذکرها قال ابوعبید: لا- اُرید ذکرها. ای کاش چنین و چنان نمی کردم و علت این کنایه گویی را خود ابوعبید چنین می گوید که دلم نمی خواهد

آن را یادآوری کنم.

مرحوم امینی می فرماید ایشان این تحریف را به خاطر حفظ آبروی خلیفه مرتکب شده است، ولی افسوس که دیگران در این باره با او همکاری ننموده و خیانت او در سپرده های تاریخ آشکار شده است.

۲ ابن قتیبہ دینوری متوفای ۲۷۶، تحت عنوان مرض ابی بکر دارد:

فَلَيْتَنِي تَرَكْتُ بَيْتَ عَلِيٍّ وَانْكَرْتُ اِعْلَانَهُ [ظ:اغلق] على الحرب

ای کاش! که خانه علی (علیه السلام) را رها می کردم، اگر چه با من اعلان جنگ کرده باشد.

۳ همچنین در تاریخ یعقوبی آمده است ... و لیتنی لم افش بيت فاطمه بنت رسول الله (صلى الله عليه وآله وسلم) و ادخله الرجال، و لو كان اغلق على حرب...

ای کاش خانه فاطمه دختر پیامبر خدا را بازرسی نمی کردم و مردان را به آن راه نمی دادم اگر چه آن را برای جنگ بسته باشند

۴ محمد بن جریر طبری از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند:

ابوبکر گفت: ... من بر چیزی از دنیا تأسف نمی خورم مگر اینکه دوست داشتم سه کار را که انجام داده ام، نکرده بودم، و سه کار را به جا نیاوردم انجام می دادم، و ای کاش در پیرامون سه مسأله از پیامبر می پرسیدم ... ولی آن سه کاری که ای کاش نکرده بودم:

«فَوَدِدْتُ اَنْي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ عَنْ شَيْءٍ وَّ اِنْ كَانُوا قَدْ اَغْلَقُوا عَلَيَّ الْحَرْبَ..».

«ای کاش خانه فاطمه (س) را بازرسی نمی کردم؛ هرچند در آن را برای جنگ بسته باشند.».

۵ ابن عبدربه اندلسی مؤلف عقدالفرید در باب «استخلاف ابی بکر لعمر» دارد.

... فَوَدِدْتُ اَنْي لَمْ اَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ

عن شئی و ان كانوا اغلقوه علی الحرب.

ای کاش! خانه فاطمه را مورد تعرض قرار نمی دادم، اگر چه آن را برای جنگ با من بسته باشند.

۶ مسعودی مؤلف مروج الذهب می نویسد:

فَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَكُنْ فَتَشْتُ بَيْتَ فَاطِمَةَ، وَ ذَكَرَ فِي ذَلِكَ كَلَامًا كَثِيرًا ...

ای کاش! که خانه فاطمه را تفتیش و بازرسی نمی کردم، و در این باب سخن بسیار گفت.

۷ همچنین قاضی عبدالجبار معتزلی متوفای ۴۱۵ این مطلب را آورده است.

۸ ابن ابی الحدید از احمد بن عبدالعزیز الجوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند، که ابوبکر گفت:

لَيْتَنِي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ لَوَاعَلَنَ [ظ:اغلق] [علی الحرب].

ای کاش! خانه فاطمه را نمی گشودم و واری نمی کردم، گرچه بر ضد من اعلان جنگ کرده باشند.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید از ابوبکر جوهری و مبرّد همه این داستان و ندامت از نه چیز را ذکر می کند که اولین آنها همان گشودن در خانه فاطمه (س) است.

۹ محمد بن احمد بن عثمان ذهبی متوفای ۷۴۸ در میزان الاعتدال در عنوان «عُلُوَانِ بْنِ دَاوُدَ الْبَجَلِيِّ» از عقیلی حدیث مسندی را از عبدالرحمن بن عوف نقل می کند که ابوبکر گفت: انی لاسی علی شیء إلا علی ثلاث وَ دَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ ... وَ دَدْتُ أَنِّي لَمْ أَكْشِفْ بَيْتَ فَاطِمَةَ وَ تَرَكْتَهُ وَ إِن أُغْلِقَ عَلَيَّ الْحَرْبِ ...

ذهبی همین مطلب را در تاریخش و در شرح حال ابوبکر نیز آورده است.

۱۰ ابن حجر عسقلانی متوفای ۸۵۲ در لسان المیزان می نویسد: که ابوبکر در دم مرگ می گفت: انی لاسی علی شیء الا علی ثلاث وَ دَدْتُ أَنِّي لَمْ أَفْعَلُهُنَّ وَ دَدْتُ أَنِّي

لم اکشف بیت فاطمه و ترکته و ان اُغلق علی الحرب .

۱۱ علاء الدین علی متقی هندی، متوفی ۹۷۵ در کنز العمال می نویسد:

...فَوَدِدْتُ انی لم اکن اکشف بیت فاطمه و ترکته و ان کانوا غلقوه علی الحرب.

ای کاش! تفتیش نمی کردم خانه فاطمه (س) را و آن را به حال خود رها می کردم گرچه آن را برای جنگ بسته باشند.

در این جا از نقل سخنان دانشمندان شیعه در مورد ندامت ابوبکر به جهت طولانی شدن بحث خودداری می شود.

از مطالب یاد شده نتیجه می گیریم که ندامت و پشیمانی خلیفه در آخرین لحظات زندگی برای این نبوده که افرادی را به در خانه حضرت امیرالمؤمنین فرستاد تا آنها را برای بیعت با خلیفه بخوانند و در صورت امتناع از آمدن آنها را فقط تهدید به آتش زدن خانه نمایند و کار در همین جا خاتمه یافته باشد، بلکه ندامت خلیفه برای این بوده که دستور شکستن حریم خانه را داد و مردان اجنبی و مهاجم را به آن خانه راه داد، و حرمت و حریم خانه را شکست و آن گروه آن فجایع را به بار آوردند و امام (علیه السلام) را با آن وضع نامطلوب به مسجد بردند و سایر وقایع و حوادث ناگواری که بعضی را قبلاً اثبات کردیم و بعضی بعداً خواهد آمد.

علل عدم انعکاس این حوادث در بسیاری از کتب اهل سنت

اما اینکه چرا این حوادث تلخ و ناگوار در تألیفات اکثر اهل سنت انعکاس نیافته و حتی در بعضی از کتب تاریخی آنان مرحله اول هم ذکر نشده است کلاً دو چیز را می توان گفت؛ ما ابتداء به بیان این دو عامل می پردازیم و سپس به

قسمتی از سخنان آنها در این مورد اشاره می‌نمایم.

۱ یکی از چیزهایی که اکثر دانشمندان اهل سنت مخصوصاً متقدمین از آنها در مورد صحابه پیامبر معتقدند، مسأله عدالت صحابه و اجتهاد آنهاست، آنها همه اصحاب پیامبر را عادل و مجتهد می‌دانند و آنها افرادی چون عمرو بن عاص، معاویه بن ابی سفیان، خالد بن ولید، عبدالرحمن ابن ملجم، مغیره بن شعبه، و حتی یزید بن معاویه (با اینکه صحابی نیست) و همه صحابه را چه آنهایی که در کنار علی بن ابیطالب بودند و چه آنهایی که با او جنگیدند و چه آنهایی که عزلت گزیدند و ... همه و همه را عادل و مجتهد می‌دانند، بر اساس این طرز تفکر بسیاری از نویسندگان اهل سنت از ذکر حوادثی که عدالت صحابه را زیر سؤال می‌برد خودداری می‌کنند. حادثه یورش به خانه امیرالمؤمنین (علیه السلام) و ریختن در خانه و آسیب رساندن به دخت گرامی رسول خدا و ... حادثه کوچکی نیست، تا از یک سو این حادثه تلخ و ناگوار را در آثارشان بیاورند و از سوی دیگر حادثه آفرینان را افرادی عادل و مجتهد و بر حق معرفی کنند، ازین جهت عدّه ای ترجیح داده اند که در برابر مسائل و حوادثی که عدالت آنها را زیر سؤال می‌برد ساکت بمانند.

ما در رساله ای تحت عنوان مبانی مذاهب اسلامی در تشخیص سنت، این مسأله را به طور مشروح مورد بررسی قرار داده ایم، ازین جهت در این جا وارد این بحث نمی‌شویم.

۲ عامل دیگر این امر خلع سلاح نمودن شیعه است آنها

دیدند نقل این حوادث موجب می شود که شیعیان آنان از این امر به عنوان حربه ای برنده بر حقایق مسلک و مرام خویش و ابطال مرام اهل سنت استفاده کنند. از این رو برای خلع سلاح مخالفین از نقل آن خودداری می کنند و گاهی در چاپهای بعدی آثار پیشینیان دست به تحریفاتی می زنند.

از این جهت سید مرتضی علم الهدی در الشافی و شیخ الطائفه در تلخیص الشافی پس از نقل خبر بلاذری در آمدن عمر با آتش به در خانه حضرت امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) و برخورد با فاطمه، و گفتگوی آن حضرت با او: آیا آمده ای که خانه ام را بر من بسوزانی و...؟ می گوید:

این خبر را شیعه از طروق متعدد روایت کرده است، و جا داشت که محدثین اهل سنت نیز آن را نقل بکنند. آنها در گذشته این احادیث را با طیب نفس نقل می کردند ولی بعدها دیدند که نقل این مطالب بر ضررشان تمام می شود، پس از نقل آن خودداری کردند.

سخن سید مرتضی و شیخ طوسی بیانگر این واقعیت است که نویسندگان اهل سنت هر چه بیشتر با حوادث ناگوار صدر اسلام فاصله می گرفتند کمتر آن حوادث مسأله آفرین را در تألیفاتشان می آوردند تا حربه ای به دست مخالفینشان ندهند، و عده ای بر این امر یعنی نیآوردن حوادث تلخ و رفتار و اعمال زشت عده ای از صحابه پیامبر، و پیدا کردن نقاط مثبتی در انتخاب خلیفه و مهم جلوه دادن آن تعمد داشته اند تا مبادا مقام و موقعیت خلفا زیر سؤال برود.

امام المورّخین محمد بن جریر طبری، در حوادث سال

سی ام، در شرح حال ابوذر و ماجرای او با معاویه می نویسد:

در عُلّت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهای زیادی گفته اند، که نقل بیشتر آنها را دوست ندارم، ولی کسانی که معاویه را معذور دانسته اند در این مورد داستانی را ذکر کرده اند که سرّی برایم از شعیب از سیف از عطیه از یزید فقعسی نوشت و

وی از نگارش حقایقی که به کرامت خلیفه سوّم و معاویه برمی خورد خودداری می کند و از ایراد آن کراهت دارد.

سپس داستانی را که برخی در مقام معذرت خواهی از رفتار معاویه و تبرئه و بی گناه شمردن خلیفه ساخته اند ذکر کرده است، در حالی که این قصّه ساختگی برخلاف تاریخ صحیح و حدیث مسلّم است.

مرحوم علامه امینی رجال این داستان ساختگی را افرادی کذاب و وضّاع و مجهول و ضعیف و متّهم به زندقه و ... معرفی می کند.

ابن اثیر جزری به پیروی از طبری می گوید:

در عُلّت فرستادن معاویه ابوذر را از شام به مدینه چیزهایی گفته اند: از دشنام دادن معاویه او را، و تهدید کردن به قتل و فرستادنش از شام به مدینه بر شتر برهنه، و تبعید شدن ابوذر از مدینه به صورت خیلی زشت که نقل آن درست نیست و اگر هم واقعیت داشته باشد باید عثمان را معذور دانست، و آن اینکه حق امام است که رعیتش را ادب کند و غیر ازین از عذرها، نه اینکه این امور وسیله طعن و انتقاد بر خلیفه قرار گیرند. و من از نقل آنها خودداری کردم.

مرحوم علامه امینی در این جا بحثی دارد تحت

عنوان «جنايه التاريخ» و نمونه های بسياری ازین حق کشي ها را آورده است.

خط مشی طبری الگوی مورّخين بعدی قرار گرفت. آنها نیز که مدرکشان تاریخ طبری بود از آوردن حقایق به بهانه اینکه موجب عیبجویی در کبار صحابه خواهد شد طفره رفتند و در مقابل به نقل روایات ساختگی پرداختند.

ابن اثیر در مقدمه الکامل می گوید:

من در این کتاب چیزهایی را آورده ام که در یک کتاب نیامده است... از تاریخ طبری تألیف ابوجعفر طبری آغاز نمودم زیرا آن کتابی است که همگان بر آن اعتماد می کنند و هنگام اختلاف مورد مراجعه قرار می گیرد... و هنگامی که از تاریخ طبری فراغت یافتم به مطالعه کتب مشهور تاریخی دیگر پرداختم و به آنچه از طبری نقل کردم و در آن نبود از آن کتب اضافه کردم و همه چیز را در جایش قرار دادم، مگر چیزهایی که مربوط به یاران پیامبر می شد که بر نقل طبری چیزی اضافه نکردم مگر در حدّ توضیح بیشتر و یا اسم افراد و یا چیزی که موجب انتقاد و طعن بر یکی از یاران پیامبر نباشد. و در بین مورّخين فقط به طبری اعتماد نمودم زیرا او از جهت استحکام کار و جامعیت علم و صحت و صدق عقیده پیشوای همگان است، و تازه از تواریخ مشهور دیگر از آنهایی نقل کردم که صدق منقولات و صحت مندرجات آنها محرز بوده است.

همچنین ابن کثیر، پس از پایان بردن سرگذشت صحابه در رده و فتوحات و جنگها و فتنه ها و حوادث می گوید:

این خلاصه آن چیزی است که ابن جریر طبری از ائمه تاریخ ذکر کرده

است و در آن چیزی از اخبار ساختگی و جعلی که اهل هوی یعنی شیعه و غیر شیعه علیه صحابه ساخته اند نیست.

همچنین ابن خلدون پس از داستان صلح امام حسن و افتادن خلافت در دست معاویه می گوید:

این پایان کلام است در خلافت اسلامی و آنچه که در آن اتفاق افتاد از ارتداد و فتوحات و جنگها سپس پیدا شدن اتفاق و یکپارچگی، اصول و کلیات آن را به صورت خلاصه از کتاب محمد بن جریر طبری نقل کرده ام زیرا تاریخ طبری موثق ترین کتاب در این باب است و از انتقاداتی که موجب شبهه و اشکال در نیکان و صالحان صحابه می شود به دور است و چه بسیار در کلام مورخین اخباری یافت می شود که انتقاد و عیبجویی به نیکان صحابه است، پس نباید کتاب را به آن روایات سیاه کرد.

همچنین مورخین دیگر، که اولین و موثقترین مدرک آنها در بررسیهای تاریخی، تاریخ طبری بوده است.

یکی از کسانی که طبری بسیار از او روایت می کند سیف بن عمر است و اخبار و روایات بسیاری از عصر رسول خدا و سقیفه و بیعت ابی بکر و جنگهای رده و فتوحات و جنگ جمل از او نقل شده است، در حالی که دانشمندان رجال درباره او چنین گفته اند.

ضعیف، متروک الحدیث، لیس بشیء، کذاب، کان یضع الحدیث، اتهم بالزندقه.

در ضمن از این اظهارات نکته عدم انعکاس تهدید به احراق در این سه کتاب تاریخی هم روشن می شود.

پاسخ به یک سؤال

ممکن است گفته شود که مسأله ریختن به خانه فاطمه (س) و اهانت به آن حضرت و بردن امام به جبر به مسجد

اگر واقعیت می داشت حتماً در کتب تاریخی و حدیثی همه دانشمندان اهل سنت انعکاس می یافت چنانچه داستان غدیر و حدیث ثقلین و منزلت در کتب آنان آمده است؛ اما داستان احراق و اهانت به دختر پیامبر را چنانچه دانسته شد اهل سنت جز اندکی، انکار می کنند و فقط برخی از ایشان آن را در حدّ تهدید ذکر نموده اند.

در پاسخ این سؤال می گوئیم:

اولاً: چنانچه از سخنان طبری و ابن اثیر و ابن خلدون و ابن کثیر و دیگران دانسته می شود نوعاً علمای اهل سنت از نقل مسائل و وقایعی که در آن عدالت صحابه زیر سؤال برود خودداری می کنند، حالا- چه رسد که دامن زنندگان این وقایع ناگوار دستگاه خلافت و شخص خلیفه باشد و افرادی که بر آنها این ستمها و ظلمها رفته، خاندان پیامبر و دختر و داماد و عزیزان او باشند یعنی همان افرادی که دهها روایت در فضائل و مناقب آنها در کتب همین نویسندگان آمده است. پس نقل این حوادث به منزله تقبیح عمل خلیفه و خلافکاری اوست. ازین جهت بعضی ها مثل ابن ابی الحدید که قسمتهایی از آن را آورده اند آن را به عنوان گناه، منتهی گناه بخشودنی مطرح کرده اند که اگر از دستگاه خلافت صادر نمی شد بهتر بود. (۲۱) و بعضی دیگر چون ابن کثیر این را حق خلیفه دانسته اند، که افرادی از رعیتش را مخصوصاً اگر زن باشد از حق محروم کند.

تازه این افراد رفتار و کارهای خلاف عدالت و تقوایی که از دیگران غیر از خلفاء صادر شده است را حمل بر

اجتهاد آنها نموده اند تا به عدالت آنها اشکالی وارد نشود، اینها افرادی چون خالد بن ولید، عمرو بن عاص ، معاویه بن ابی سفیان ، ابوالغادیه قاتل عمار یاسر و حتی عبدالرحمن بن ملجم و یزید بن معاویه و همه صحابه چه آنهایی که در رکاب علی (علیه السلام) جنگیدند و چه آنهایی که با او وارد جنگ شدند و یا بی طرف بودند و ... همه را عادل می دانند و کارهای خلاف عدالت و تقوای آنها را حمل بر اجتهاد و تشخیص آنها می کنند و آنها را در انجام این کارهای زشت و ناروا مستحق پاداش نیز می دانند زیرا برای مجتهد مخطیء یک پاداش وجود دارد.

چنانچه بیان داشتیم ما این عقیده عدالت و اجتهاد صحابه را در رساله ای به طور مشروح ابطال نمودیم و در اینجا وارد آن نمی شویم.

ثانیاً: نقل حوادث و وقایع بستگی فراوانی دارد به تعداد شاهدان و ناظران عینی آن حوادث، داستان غدیر و یا ثقلین و ... در بین هزاران نفر مطرح گردید و به همین نسبت ناقلین آنها نیز زیادند، و اگر گروهی از نقل آن امتناع کنند باز عده زیادی هستند که آن را نقل کنند. این به خلاف مسأله ریختن به خانه و اهانت به دختر رسول خدا که تعداد شاهدان عینی این حادثه اندکند، چرا که این حادثه ای بود ناگهانی و بدون اطلاع قبلی ، و شاید اکثر شاهدان آن همان مهاجمین بودند که از سوی ابوبکر برای این کار فرستاده شدند و آنان هم داعی بر نقل خلافکاریهایشان نداشتند. پس این مسأله با داستان غدیر و

حدیث منزلت قابل مقایسه نیست، و به همین جهت کمتر نقل شده است، ازین جهت در کیفیت این امر و اینکه این اهانت از سوی عمر بوده یا قنفذ یا مغیره، اختلاف دیده می شود ولی همه این روایات متفقند که این امر واقع شده است.

ثالثاً: درست است که نویسندگان اهل سنت داستان غدیر و یا ثقلین و یا احادیث دیگری را که شیعه از آنها استفاده تنصیص بر امامت امیرالمؤمنین را می نماید نقل کرده اند، اما در دلالت آنها تشکیک نموده و الفاظ حدیث را تأویل می برند تا استفاده این معنی از آن نشود، ولی تأویل ماجرای ریختن به خانه، یا صدمه زدن به دختر پیامبر امری است بسیار مشکل، از این جهت مصلحت را در آن دیدند که از آن دم نزنند تا در تأویل و توجیه آن گرفتار نیایند.

رابعاً: ناپسندی و زشتی درگیر شدن دستگاه خلافت برای اخذ بیعت با خاندان رسالت و هتک احترام به ساحت دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله و سلم) با هیچ چیز قابل مقایسه نیست. اهانت به زنان حتی در زمان جاهلیت امری قبیح و زشت شمرده می شد، و مایه ننگ و عیب اهانت کنندگان و نسل آنها به حساب می آمد. زشتی و قباحت این عمل در زن باردار و بی دفاع به مراتب بیشتر بوده است.

وَإِنْ كَانَ الرَّجُلُ لِيَتَنَاوَلَ الْمَرْأَةَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ بِالْفَهْرِ أَوْ الْهَرَاوَةِ فَيَعَيِّرُ بِهَا وَعَقِبُهُ مِنْ بَعْدِهِ

به درستی که هر گاه مردی در زمان جاهلیت به روی زنی دست بلند می کرد و سنگ کوچک و یا چوبی به او می زد همین باعث ننگ او

و فرزندان او می شد.

حالا چه رسد به اینکه بانویی که با مأمورین خلیفه روبرو شد دختر رسول خدا باشد، کسی که فضائل و مناقب او در گوشها طنین انداز است، و رضای او رضای رسول خدا و خشم او با خشم رسول خدا برابری می کند. زیرا حرکت ایندایی و بی حرمتی به رسول الله اختصاص به حیات او ندارد بلکه بعد از رحلت او نیز باید از کارهایی که موجب ایذاء و اذیت او می شود و او را به خشم می آورد خودداری کرد.

...و ما کان لکم اَنْ تُوذُوا رسولَ الله وَا ان تنکحوا ازواجَهُ مِنْ بَعْدِهِ اَبَدًا، اِنَّ ذَلِکُمْ کَانَ عِنْدَ اللّٰهِ عَظِیْمًا.

شما حق ندارید رسول خدا را آزار دهید و نه هرگز همسران او را بعد از او به همسری خود در آورید که این کار نزد خدا عظیم است.

اِنَّ الَّذِیْنَ یُوذُوْنَ اللّٰهَ وَرَسُوْلَهٗ لَعَنَهُمُ اللّٰهُ فِی الدُّنْیَا وَ الْاٰخِرَهٗ وَ اَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا مُّهِیْنًا.

آنها که خدا و پیامبرش را اذیت می کنند خدا آنها را از رحمت خود در دنیا و آخرت دور می سازد و برای آنها عذابی خوارکننده است.

حالا نقل حوادث ناگوار و هتک احترام به ساحت دختر گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) در کتب اهل سنت چه چیزی را برای مرتکبین آن عمل باقی می گذارد؟ و آیا می توان از چنین بیعتی دفاع کرد برای آن مشروعیت قائل شد؟ ...

دانشمندان اهل سنت که خود را در این اشکالات گرفتار دیدند ناچار شدند که یکی را به دست فراموشی بسپارند و در غیراین صورت به قول سنایی غزنوی:

مر مرا باور نمی آید ز روی اعتقاد حق زهرا بردن و دین پیامبر

آنکه او را بر سر حیدر همی خوانی امام کافر می تواند کفش قبر داشتن

از حضرت فاطمه نزدیکتر به رسول خدا چه کسی است؟ آیا این اهانت ها و آمدن به در خانه و تهدید به سوزاندن خانه با اهلش که هیچ جای انکار ندارد و ریختن در خانه و آسیب رساندن به زهرا (س) از نظر دانشمندان شیعه و بردن حضرت علی (علیه السلام) با آن وضع نامطلوب و تهدید به قتل و ... آیا این اعمال مخالفت صددرصد با نصّ آیه محکمه «قل لا اسئلكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» (۲۲) نیست؟

در پایان این فصل مناسب داشت مطالبی که بر حضرت زهرا (س) رفته است از: هتک حرمت و اهانت به آن حضرت و سقط فرزندش و... از نظر ادبیات شعری نیز مورد بررسی قرار گیرد و قسمتی از اشعار شعرای عرب زبان و فارسی سرا نیز مطرح گردد. شعرای بزرگی چون علاءالدین حلّی از علما و شعرای قرن هشتم و معاصر شهید اول، شیخ صالح کواز حلّی، آیه الله شیخ محمد حسین اصفهانی (محقق کمپانی)، آیت الله سید صدرالدین صدر، و کعبی، و سید صالح حلّی از شاگردان آخوند خراسانی و دیگرانی که این حادثه ناگوار را در اشعارشان آورده اند، ولی برای پرهیز از طولانی شدن مقاله از ذکر آنها خودداری می شود.

نتیجه مباحث این بخش این می شود که ریختن مهاجمین به خانه امیر المؤمنین (علیه السلام) مورد قبول دانشمندان شیعه و سنی است. اما در مورد هتک حرمت و اهانت به ساحت دخت گرامی پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) با توجه به تصریحات دانشمندان شیعه و

زیارتنامه های آن حضرت و داستان چگونگی وفات محسن و اظهارات بعضی از بزرگان اهل سنت با اطمینان می توان گفت که این امر نیز واقع شده است. اما سکوت و وارد نشدن بعضی از دانشمندان شیعه در این باب به خاطر موقعیت خاص زمانی و مکانی آنان بوده است.

شیخ مفید و علی بن عیسی اربلی

چنانچه دانسته شد عموم دانشمندان و نویسندگان شیعه از قدما و متأخرین یکی از عوامل وفات حضرت فاطمه (علیه السلام) را صدمه و آسیبی می دانند که از سوی مهاجمین به آن حضرت رسیده بود. تنها دو تن از بزرگان علماء شیعه در این قضیه نظر قاطعی نداده اند. یکی شیخ مفید و دیگری علی بن عیسی اربلی است که جا دارد در تألیفات آنان تأمل بیشتری داشته باشیم.

اگر در انتساب کتاب اختصاص به شیخ مفید تردید کنیم و همچنین واژه شهیده در زیارتنامه کتاب المزار را به معنای یاد شده اش نگیریم، باید گفت وی در این قضیه نظر قاطعی نداده است. زیرا وی در کتاب ارشاد در تاریخ امیرالمؤمنین (علیه السلام) متعرض جریان سقیفه و کیفیت بیعت گرفتن از آن حضرت و حوادث تلخ و ناگواری که بر خاندان پیغمبر رفته است نمی شود، بلکه وی پس از ذکر رحلت رسول الله بلافاصله وارد مناقب امام (علیه السلام) از قضاوتها و کلمات و ... می شود. البته وی در تعداد فرزندان امام (علیه السلام) می گوید: از شیعه کسانی معتقدند که حضرت فاطمه (علیه السلام) پس از پیامبر فرزندی به نام محسن را سقط کرد، و طبق نظر این طایفه تعداد فرزندان آن حضرت بیست و هشت تن می شود والله اعلم

و احکم .

شیخ مفید در اینجا بدون هیچ نقدی، تاریخ زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) را به پایان می برد.

همچنین وی در «تصحیح الاعتقاد» متعرض چگونگی رحلت پیامبر و دوازده امام شده است. اما نسبت به حضرت فاطمه (علیه السلام) اظهار نظری نکرده است.

در آثار و تألیفات دیگر وی چیزی در این مورد نیافتیم.

اما علی بن عیسی اربلی وی چنانچه از مقدمه کتابش استفاده می شود بنا نداشت که همه حوادث و مصائبی که بر اهل بیت رسول خدا روا داشته اند را ذکر کند بلکه هدفش تنها ذکر مناقب و مفاخر اهل بیت بوده است.

از این جهت در بخش زندگی امیرالمؤمنین (علیه السلام) از حوادث دوران ۲۵ ساله زندگی آن حضرت چیزی نمی گوید. و در بخش زندگی حضرت فاطمه نیز پس از بیان فضائل آن حضرت وارد کلمات وی می شود و اشاره ای نسبت به ریختن مأموران ابوبکر به خانه و تهدید به آتش زدن و... که از مسلمات تاریخ است نمی کند. بدیهی است که ذکر نکردن را نمی توان دلیل بر قائل نبودن گرفت.

وانگهی با اینکه اربلی در پاره ای از وقایع تاریخی تشکیک می کند مثلاً وی در اینکه مأمون حضرت رضا (علیه السلام) را زهر داده باشد تشکیک می کند.

ولی در مسأله اولاد امیرالمؤمنین همان کلام شیخ مفید را نقل می کند بدون اینکه این نظریه را مورد نقد و بررسی قرار دهد.

ما در کتاب کشف الغمه به دهها مورد بر خورده ایم که وی پس از نام خلفا و بعضی از بزرگان اهل سنت عبارت «رضی الله عنه» را قرار می دهد. چنین کاری از یک عالم

شیعی در شرایط عادی بسیار بعید می باشد و احتمال دارد که وی به خاطر شرایط خاص زمانی و مکانی از بیان پاره ای از حقایق معذور بوده است.

فصل سوّم: بردن امام با وضع نامطلوب

اشاره

مسأله ریختن به خانه آن حضرت و بردن وی با وضع نامطلوب، و اجبار آن حضرت به بیعت، نیز در مدارک شیعی و سنی آمده و به راحتی قابل اثبات است. اکنون به بیان بعضی از منابع و مدارک این فصل می پردازیم:

۱ معتبرترین مدرک در این مسأله نهج البلاغه است که مورد قبول همه دانشمندان شیعه و محققین اهل سنت می باشد.

امام (علیه السلام) در بخشی از نامه بیست و هشتم نهج البلاغه در پاسخ معاویه آورده است:

وَقُلْتُ إِنِّي كُنْتُ أَقَادُ كَمَا يُقَادُ الْجَمَلُ الْمَخْشُوشُ حَتَّى أَبَايَع ...

گفته ای که مرا همچون شتر افسار زدند و کشیدند تا بیعت کنم.

برای توضیح این قسمت لازم است که به اصل نامه معاویه به امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) نیز اشاره ای داشته باشیم.

ابن عبدربه متوفای ۳۲۸. احمد بن علی قلقشندی متوفای ۸۲۱. همچنین ابن ابی الحدید معتزلی در شرح نامه ۲۸ نهج البلاغه نامه معاویه به امام (علیه السلام) را نقل می کنند که معاویه در بخشی از نامه به منظور تنقیص و پایین آوردن مقام امام می نویسد:

وَمَا مِنْ هَوْلٍ إِلَّا أَمِنَ بَعِثَ عَلَيْهِ وَ تَلَكَّاتٍ فِي بَيْعَتِهِ حَتَّى حُمِلَتْ إِلَيْهِ فَهَرَأَ تُسَاقُ بِخَزَائِمِ الْإِقْتِسَارِ كَمَا يُسَاقُ الْفَخِيلُ الْمَخْشُوشُ (۲۳).

یعنی تو بر هر یک از خلفای پیشین دشمنی ورزیدی و از بیعت با آنان امتناع کردی تا آن که تو را همانند شتر افسار زده برای بیعت حاضر کردند.

این جمله دشمن حکایت از

بیعت تحمیلی امام (علیه السلام) با هر یک از سه خلیفه پیشین دارد ، ولی نمونه بارز این بیعت تحمیلی و بردن امام با وضع نامطلوب در مورد بیعت با ابوبکر بوده است.

از این جهت ما نخست به معنای « جمل مخشوش » و سپس به ریختن مأموران خلیفه به خانه و بردن امام (علیه السلام) می پردازیم.

لغوبین در معنای «خشاش» گفته اند:

الخشاش: عُوَيْدٌ يُجْعَلُ فِي أَنْفِ الْبَعِيرِ يُشَدُّ بِهِ الزَّمَامُ لِيَكُونَ أَسْرَعَ لِانْقِيَادِهِ.

چوب کوچکی که در بینی شتر قرار می دهند و افسار را به آن محکم می بندند تا رام کردن شتر سریع تر صورت گیرد.

ابن ابی الحدید در موارد متعددی از شرح نهج البلاغه تصریح می کند که فرستادگان خلیفه به زور وارد خانه شدند و امام را به گونه زنده ای برای بیعت به مسجد بردند.

او این حادثه ناگوار را از ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری صاحب کتاب سقیفه نقل می کند که به بعضی از آنها اشاره می شود:

در یک جا ابوبکر احمد بن عبدالعزیز جوهری به اسنادش از لیث بن سعد نقل می کند که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری ورزید. پس او را ملتئماً (۲۴) یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و او را می کشاندند از خانه بیرون آوردند و او را به سرعت می بردند و او به مسلمانها می گفت برای چه گردن کسی را می زنید که جهت اختلاف تأخیر نکرده بلکه برای حاجتی جمع قرآن یا تجهیز بدن پیامبر تأخیر کرده است پس بر هیچ دسته ای از مسلمانان نمی گذشت مگر اینکه به

او گفته می شد برو بیعت کن.

در نقل دیگر جوهری از ابوالاسود می گوید: ... که عمر با گروهی به خانه فاطمه (س) هجوم آورد ... پس عمر آن دو علی و زبیر را از خانه خارج کرد و آنها را به مسجد می راند تا بیعت کردند ...

جوهری در نقل دیگر از شعبی می گوید: که ابوبکر خالد را طلبید و عمر و خالد را به سوی علی فرستاد، و خالد بیرون خانه ایستاد و عمر داخل شد ... عمر زبیر را از خانه بیرون کشید و به دست خالد داد و ابوبکر جمع کثیری را برای یاری آن دو فرستاد. عمر مجدداً داخل خانه شد و به علی گفت برخیز و بیعت کن، علی سرش را پایین انداخت و از جایش تکان نخورد. پس عمر دست علی را گرفت و گفت برخیز. علی امتناع کرد. پس او را از جایش بلند کرد و به جلو راند. زبیر را نیز جلو راند... سپس عمر و یارانش آنها را با خشونت و درشتی به مسجد بردند...

ابن ابی الحدید در مورد جوهری می گوید: او از رجال حدیث و از ثقات مورد اطمینان است.

در مورد دیگر ابن ابی الحدید می گوید:

اما خودداری علی (علیه السلام) از بیعت تا اینکه به خانه اش ریختند و او را به زور بیرون آوردند، این را محدّثین و اهل سیره نقل نموده اند و ما هم در این باب اقوال جوهری را ذکر نمودیم.

در همین جا ابن ابی الحدید برخی از حوادث ناگواری را که شیعه در این مورد ذکر می کند مثل زدن حضرت فاطمه (س) با تازیانه و

باقی ماندن اثر آن تا هنگام مرگ و قرار گرفتنش بین در و دیوار و افتادن محسن و طناب انداختن به گردن علی (علیه السلام) و کشاندن به سوی مسجد و ... را قبول ندارد و می گوید اینها چیزهایی است که شیعه به نقل آن متفرد است، و پیش اصحاب ما واقعیت ندارد و اهل حدیث آن را نقل نکرده اند.

ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۶ داستان سقیفه را پیش می کشد و می گوید: روایات در این باب اختلاف دارد، پس آن چیزی که شیعه می گوید، و گروهی از محدثین نیز بسیاری از آن را نقل کرده اند این است که علی (علیه السلام) از بیعت سرباز زد تا اینکه او را به زور از خانه بیرون کردند... همگی آنها یعنی زبیر و سایر متخلفین از بیعت را برای بیعت بردند و کسی از بیعت امتناع نکرد مگر علی (علیه السلام) به تنهایی زیرا او به خانه فاطمه (س) پناه برد، پس آنها شرم کردند از اینکه او را به زور از خانه بیرون بکشند، و فاطمه (س) کنار در ایستاد و صدایش را به مهاجمین رساند. پس آنها پراکنده شدند و دانستند که علی به تنهایی ضرری نمی رساند. پس رهایش کردند. و گفته می شود که آنها او را با دیگران از خانه بیرون آوردند و پیش ابوبکر بردند تا بیعت کند... .

معلوم نیست چرا ابن ابی الحدید با اینکه نامه بیست و هشتم نهج البلاغه را قبول دارد، و با وجود این اظهارات، شیعه را در نقل همه این جریانات تلخ و ناگوار متفرد می داند.

شاذان نیشابوری از اصحاب ائمه متأخر (علیه السلام) متوفای ۲۶۰ از اهل سنت نقل می کند:

آن دو ابوبکر و عمر به سراغ علی (علیه السلام) فرستادند هنگامی که او را متلباً حاضر کردند به او گفتند بیعت کن ، گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید ؟ گفتند تو را می کشیم ...

۳ بلاذری در روایتی از ابن عباس نقل می کند :

بَعَثَ أَبُو بَكْرٍ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ إِلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ حِينَ قَعَدَ عَنْ بَيْعَتِهِ وَقَالَ إِنِّي بِهِ بِاعْتَفِ الْعُفَى ...

ابوبکر عمر را در پی علی (علیه السلام) فرستاد هنگامی که علی (علیه السلام) از بیعت با ابوبکر خودداری کرد، به عمر گفت: علی را با خشن ترین وجه و شدیدترین حالت نزد من بیاور ...

آنان که در نزد اهل سنت به رقت قلب و مهربانی و دل رحمی معروف بودند چنین دستوری را دادند، پس حساب افرادی که به خشونت و تند خویی و قساوت قلب معروف بوده اند واضح است.

۴ یعقوبی متوفای ۲۸۴ ه.ق در این مورد می گوید:

ابوبکر و عمر خبر یافتند که گروهی از مهاجرین و انصار با علی بن ابیطالب در خانه فاطمه دختر رسول خدا فراهم گشته اند پس با گروهی آمدند و به خانه هجوم آور شدند علی (علیه السلام) بیرون آمد (ظاهراً باید زبیر باشد و عبارت ابن ابی الحدید از جوهری آن را در مورد زبیر دانسته است) و شمشیری حمایل داشت. عمر با او برخورد کرد و با او درگیر شد و شمشیرش را شکست. و جمعیت به خانه ریختند. پس فاطمه (س) بیرون آمد و گفت به خدا قسم

باید بیرون روید و گرنه سرم را برهنه می‌کنم و نزد خدا ناله و زاری می‌کنم. پس بیرون رفتند و هر که در خانه بود برفت و چند روزی بماندند سپس یکی پس از دیگری بیعت می‌کردند ولیکن علی جز پس از شش ماه و به قولی چهل روز بیعت نکرد.

۵ محمد بن مسعود عیاشی معاصر ثقه الاسلام کلینی با ذکر سند نقل می‌کند:

عمر به اتفاق گروهی به در خانه فاطمه (علیه السلام) آمد و همین که فاطمه (علیه السلام) آنها را دید در را بر روی آنان بست و تصور نمی‌کرد آنان بدون اجازه وارد خانه شوند، پس عمر با لگد در را شکست و آن گروه به خانه ریختند و علی (علیه السلام) را ملیباً از خانه بیرون آوردند ...

۶ شیخ صدوق در ابواب دوازده گانه کتاب خصال می‌نویسد که خلاصه اش چنین است :

دوازده تن از مهاجر و انصار برای احتجاج با ابوبکر در مسأله خلافت به عنوان نظرخواهی به خدمت امیرالمؤمنین (علیه السلام) رسیدند. امیرالمؤمنین ضمن نهی آنان از شدت عمل و هشدار نسبت به جنگ داخلی و وضعیتی که رجال خلافت برای او پیش آورده بودند، فرمودند اگر شما شدت عمل به خرج دهید، آنان شمشیرهایشان را از غلاف بیرون می‌کشند و آماده پیکار می‌شوند همان گونه که مرا برای بیعت مجبور کردند و پیراهنم را در گردنم جمع کردند و به زور به مسجد بردند و گفتند بیعت کن، و گرنه تو را می‌کشیم ...

البته علامه تستری در الاخبار الدخیله ج ۱ ص ۲۷ توضیحی در این باب دارند

که به آن مراجعه شود.

۷ در اختصاص منسوب به شیخ مفید با ذکر سند از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: وقتی که مردم با ابوبکر بیعت کردند امیرالمؤمنین را ملبباً حاضر کردند (یعنی در حالی که پیراهنش را در گردنش جمع کرده بودند و می کشاندند) تا بیعت کند. سلمان گفت: آیا با چنین شخصی چنین عمل می کنند؟ به خدا سوگند اگر وی خدا را بخواند آسمان را بر زمین خراب می کند.

همچنین وی در داستان سقیفه بنی ساعده نیز ریختن مهاجمین به خانه و شکستن در خانه را ذکر می کند و می گوید: فدخلوا علی علی (علیه السلام) و أخرجوه ملبباً.

بر علی وارد شدند و او را ملبباً از خانه بیرون آوردند.

۸ سید مرتضی با ذکر سند از عدی بن حاتم طائی نقل می کند که می گفت :

ما رَحِمْتُ أَحَدًا رَحْمَتِي عَلَيَّ (علیه السلام) حِينَ أُتِيَ بِهِ مُلَبَّبًا (۲۵) یعنی : به حال هیچ کسی ، چون حال علی ترحم نکردم و دلم نسوخت، هنگامی که او را ملبباً برای بیعت حاضر کرده بودند.

۹ شیخ تقی الدین ابی الصلاح الحلبي ، متوفای ۴۴۷ می نویسد:

آنان آتش برای سوزاندن خانه امام آورده بودند و بدون اجازه به خانه اش ریختند و او را ملبباً برای بیعت به مسجد بردند ، و بدین وسیله همسر و دختران و حامیان او از بنی هاشم و غیر از بی هاشم را از خانه هایشان خارج کردند و شمشیرشان را برهنه کردند و امام (علیه السلام) را در صورت امتناع از بیعت تهدید به قتل کردند با اینکه هیچ یک این کارها را با سعد بن عباده

و خباب منذر و سایر متخلفین از بیعت انجام نداده بودند.

۱۰ شیخ الطائفه نیز روایت علی بن حاتم در حاضر کردن امیر المؤمنین به صورت ملبیاً را در تلخیص الشافی ذکر می کند.

۱۱ - محمد بن جریر طبری امامی ، معاصر شیخ طوسی در «المسترشد» می نویسد:

اهل سنت از کجا می گویند که امام علی (علیه السلام) خلافت را از راه مسالمت آمیز و تبلیغ زبانی درخواست نکرده بود ، در صورتی که همه مردم می دانند که او شش ماه در خانه نشست (از بیعت با ابوبکر خودداری کرد) پس گاهی او را ملبیاً از خانه بیرون می آوردند و گاهی مدارا می کرد و گاهی به او می گفتند بیعت کن. او می گفت اگر بیعت نکنم چه می کنید؟ می گفتند گردنت زده شود.

۱۲ محقق حلی نجم الدین ابوالقاسم جعفر بن الحسن بن سعید ، مؤلف شرایع الاسلام ، متوفای ۶۸۶ می نویسد:

از جمله دلیلی که اهل سنت برای خلافت ابوبکر آورده اند این است که صحابه و از جمله امیر المؤمنین علی (علیه السلام) او را به عنوان خلیفه خطاب می کردند.

ایشان در پاسخ می گوید : بر فرض صحت این قضیه ، امام (علیه السلام) در حال تقیه بود ، و چاره ای جز آن نداشت چگونه؟! در حالی که او را به زور از خانه اش بیرون آوردند و جبراً برای بیعت بردند ، پس از آنکه گفتند اگر بیرون نیایی خانه ات را با تو می سوزانیم .

۱۳ علامه حلی در کشف المراد پس از نقل هجوم مهاجمین به خانه امیر المؤمنین و آتش زدن خانه می نویسد: وَأُخْرِجُوا عَلِيًّا (علیه)

السلام) کره‌ها. علی (علیه السلام) را به زور از خانه بیرون آوردند.

و همین مطلب را در باب حاد یعشر نیز ذکر می کنند.

۱۴ حکیم الهی ملامحسن فیض کاشانی در این مورد می گوید: پس آنها بر سر امام ریختند در حالی که وی روی فرش نشسته بود. بر او هجوم آوردند و او را درحالی که به زمین می کشاندند از خانه بیرون آوردند و پیراهنش را به گردنش جمع کردند و به سوی مسجد کشاندند... تا پیش ابوبکر بردند...

۱۵ عمر رضا کحّاله در اعلام النساء در شرح حال حضرت فاطمه (س) آنچه را که ابن قتیبه دینوری در الامامه و السیاسه در این مورد آورده را با تفاوت اندکی نقل کرده، و خطبه آن حضرت در مقام احتجاج با ابوبکر را نیز آورده است.

از جمله اینکه: جمعیت از ناله حضرت زهرا و استغاثه اش به رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) از مظالم دستگاه خلافت، در حالی که سخت می گریستند و نزدیک بود دلهایشان پاره شود... پراکنده شدند، و فقط عمر با گروهی باقی ماند. پس علی را از خانه خارج کردند و او را پیش ابوبکر بردند و به او گفتند بیعت کن. گفت: من بیعت نمی کنم. گفتند قسم به خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. گفت: بنده خدا و برادر رسول خدا را می کشید؟

عمر گفت: اما بنده خدا درست و اما برادر رسول خدا خیر. ابوبکر ساکت بود و چیزی نمی گفت عمر به ابوبکر گفت: آیا فرمانت را در موردش صادر نمی کنی؟ گفت: تا هنگامی که فاطمه (س) در کنارش است او را به چیزی

و ادار نمی کنم. پس علی (علیه السلام) به طرف قبر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) رفت در حالی که با صدا گریه می کرد و می گفت پسر مادرم این قوم مرا خوار کردند و در فشار قرار دادند و نزدیک بود مرا به قتل برسانند. و علی بیعت نکرد تا آنکه فاطمه (س) رحلت نمود.

۱۶ علامه امینی در الغدیر تحت عنوان بی پایگی گزینش خلیفه از آغاز کار می نویسد: چشمان تاریخ می بیند: که پیکره پاکی و بزرگواری امیرالمؤمنین را دستگیر و همچون شتری که چوب در بینی اش کرده اند تا مهار شود به سوی خود می کشند و می برند. با درشتی می رانند. مردم گرد آمده اند و می نگرند و به او می گویند بیعت کن. می گوید اگر بیعت نکنم چه می شود؟ پاسخ می دهند در آن هنگام به همان خدایی که جز او خدایی نیست گردنت را می زنیم. می فرماید در این صورت بنده خدا و برادر رسول خدا را خواهید کشت.

همچنین می بیند برادر پیامبر برگزیده خدا علی به قبر رسول خدا پناه برده، فریاد می کند: برادر، این گروه مرا ناتوان شمرده اند و نزدیک است خونم را بریزند.

۱۷ محمد جواد مغنیه در فلسفه التوحید و الولایه می نویسد :

از دشمنی های قریش نسبت به علی (علیه السلام) پس از رحلت پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) غصب فدک بود ... همه اینها و بیشتر از اینها را مرتکب شدند ولی باز هم در مورد علی (علیه السلام) به سکوت و بی طرفی از سوی او راضی نشدند بلکه بر

او هجوم آوردند تا او را بر خضوع و تسلیم در برابر ابوبکر وا دارند. و بر اثر این هجوم بر خانه فاطمه پاره تن پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) واقع شد آنچه واقع شد.

آنچه نقل شد نشانگر این واقعیت است که امام هرگز با میل و اختیار خودش با خلیفه بیعت نکرد، و اینگونه نبوده است که در فردای سقیفه هنگامی که خلیفه برای بیعت مردم با او بالای منبر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) قرار گرفت از تخلف علی و گروهی پرسد و پیکی به خانه او بفرستد و امام نیز فوراً در مسجد حاضر شود و با معذرت خواهی در تأخیر با خلیفه بیعت کند. یا با تهدید عمر به سوزاندن خانه، امام (علیه السلام) از خانه بیرون آید سپس او را برای بیعت به مسجد ببرند و او با گله از مشورت نکردن با او در امر خلافت با آنها بیعت کند.

بلکه چنانچه گفتیم، فرستادگان خلیفه پس از اجرای مأموریتشان در مرحله اول و دوم امام را ملبیاً از خانه بیرون آوردند، آنگاه در حالیکه عده ای امام را از جلو می کشاندند و گروهی هم از پشت سر او را به جلو می راندند به سوی مسجد بردند. ولی امام در برابر تهدیدات آنها ایستادگی کرد. و به عقیده محققین اهل سنت تا مدت ششماه (یعنی پس از رحلت فاطمه زهرا (س) به نظر اهل سنت) حاضر به بیعت نشد.

امام (علیه السلام) با تکیه بر شایستگی ذاتی خویش برای خلافت و وجود نصّ از پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) ، در برابر دستگاه خلافت ایستادگی می کرد. ولی از

طرف دیگر نداشتن یاران کافی برای گرفتن خلافت ، ارتداد قبیله اطراف مدینه از اسلام و پاسخ ندادن سران انصار به استمداد و کمک خواهی امام (علیه السلام)، عواملی بودند که امام (علیه السلام) را به بیعت با آنها وادار کرد.

بعضی از عوامل بیعت امام (علیه السلام) با خلفای پیشین

از طرفی گذشت زمان به نفع دستگاه خلافت و تثبیت پایه های حکومت و به زیان خاندان رسالت بود، و در این شرایط نهضت و قیام امام برای گرفتن حق خویش در آن اوضاع به نفع اسلام جوان و جامعه نو بنیاد اسلامی نبود ، از این جهت پس از مدتی مقاومت بخاطر مصالح دیگر ناچار به بیعت با آنان شد. ولی این بیعت کردن را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت خلفاء از دید امیرالمؤمنین دانست چنانچه صلح امام حسن (علیه السلام) و بیعت او با معاویه را نمی توان دلیل بر مشروعیت خلافت معاویه دانست، بلکه امام بنابر مصالحی با حکومت خلفای قبل از خودش موافقت و بیعت نموده است.

اینک برخی از عوامل این بیعت ناخواسته و تحمیلی را ذکر می کنیم:

۱ نداشتن یاران برای گرفتن خلافت .

امام در یکی از سخنرانیهای خود علت آنرا نداشتن یاران و از بین رفتن اهل بیت نزدیک خویش معرفی می کند:

فَنظَرْتُ فَإِذَا لَيْسَ لِي مُعِينٌ إِلَّا - أَهْلُ بَيْتِي فَضَعْنَتْ بِهِمُ عَنِ الْمَوْتِ وَأَغْضَيْتُ عَلَى الْقَدَى وَ شَرِبْتُ عَلَى الشَّجَى وَصَيَّرْتُ عَلَى أَخَذِ الْكَظْمِ وَعَلَى أَمْرٍ مِنْ طَعْمِ الْعَلْقَمِ.

پس از رحلت پیامبر در کار خویش اندیشدم، در برابر صف آرای قریش جز اهل بیت خود یار و یابوری ندیدم. پس به مرگ آنها راضی نشدم و چشمی را که در آن خاشاک رفته بود فروبستم و با گلوئی

که استخوان در آن گیر کرده بود نوشیدم و برگرفتمگی راه نفس و بر حوادث تلخ تر از زهر صبر کردم.

شارحین نهج البلاغه در ذیل این خطبه، این سخن را از امام نقل می کنند: لَوْ وَجَدْتُ اَرْبَعِينَ ذَوِي عَزْمٍ مِنْهُمْ لَنَا هَضَّتُ الْقَوْمِ.

اگر چهل مرد مصمم می داشتم برای گرفتن حَقِّم قیام می کردم.

۲ ارتداد قبایل عرب از اسلام

در نامه ای که امام به مصریان می نویسد عِلَّت قیام نکردن و بیعت کردن با ابوبکر را ارتداد قبائل عرب ذکر می کند.

...فَلَمَّا مَضَى (علیه السلام) تنازع المسلمون الامر من بعده: فوالله ما كان يُلقَى في رُوعِي وَلَا يخطر ببالِي ان العرب تُزْعِجُ هذا الامرَ مِنْ بعده (صلى الله عليه وآله وسلم) عن اهل بيته، و لا أَنَّهُمْ مُنْخُوهُ عَنِّي مِنْ بعده، فما راعني إِلَّا انثيال الناسِ على فُلانٍ يباعدونه، فامسكت يَدِي حتى رأيتُ راجعه الناسِ قد رجعت عن الاسلام يدعون الى مَحَقِّ دِينِ مُحَمَّدٍ (صلى الله عليه وآله وسلم)، فخشيتُ انْ لَمْ أَنْصُرِ الاسلامَ و أهله أرى فيه ثَلَمًا او هَدْمًا تَكُونُ المصيبةُ به عَلَيَّ اعظم من فوت ولايتكم التي هي متاعُ أَيامٍ قلائل، يزول منها ما كان كما يزول السَّرابِ او كما ينقشع السحاب فنهضت في تلك الاحداث حتى زاح الباطلُ و زهق واطمان الدينُ وَتَنَهَّنَه.

همین که پیامبر رحلت کرد مسلمانان در امر خلافت و جانشینی او اختلاف کردند، به خدا قسم من هرگز فکر نمی کردم که عرب خلافت را از خاندان پیامبر بگرداند و در جای دیگر قرار دهد و مرا از آن دور سازد، تنها چیزی که مرا ناراحت کرد اجتماع مردم اطراف فلان بود که با او بیعت می

کردند، دست نگه داشتم و از بیعت کردن خودداری کردم. تا اینکه دیدم گروهی از اسلام بازگشته و می خواهند دین محمد را نابود سازند در اینجا بود که ترسیدم که اگر اسلام و اهلش را یاری نکنم باید شاهد نابودی و شکاف در اسلام باشم که مصیبت آن برای من از رها ساختن خلافت و حکومت بر شما بزرگتر است از حکومت چند روزه ای که به زودی مانند سراب از بین می رود، پس به مقابله با این حوادث برخاستم و مسلمانان را یاری کردم تا آنکه باطل محو شد و آرامش به آغوش اسلام بازگشت.

ابن ابی الحدید معتزلی شارح نهج البلاغه پس از نقل این قسمت از نامه امام داستانی را از تاریخ طبری نقل می کند که خلاصه اش چنین است.

پس از رحلت رسول خدا قبائل اسد و غطفان و ثعلبه و قیس و گروهی از بنی کنانه در اطراف مدینه اجتماع کردند و نمایندگانی به سوی ابوبکر فرستادند و از او درخواست کردند که آنها را از پرداخت زکات معاف دارد. ابوبکر در جواب گفت که این قبایل اگر از ریسمانی که با آنها پای شتر را می بندند از من دریغ کنند با آنها خواهم جنگید. و نمایندگان قبائل پاسخ را به مردمشان رساندند و در ضمن آنها را از ضعف مسلمین و کمی جمعیت آنان آگاه کردند و آنان را برای حمله به مدینه به طمع انداختند. ابوبکر و مسلمانان از قضیه مطلع شدند و ابوبکر مسلمانان را مخاطب قرار داد که نمایندگان آنها جمعیت اندک شما را دیدند و منتظر شیخون آنها باشید، فاصله شما با آنها

زیاد نیست و از ما توقعاتی داشته اند که نپذیرفتیم پس آماده مقابله باشید. پس علی به تنهایی حرکت کرد و حراست یکی از گذرگاههای مدینه را به عهده گرفت و طلحه ، زبیر ، عبدالله بن مسعود و گروهی از مسلمانان گذرگاههای دیگر مدینه را در اختیار گرفتند و چیزی نگذشت که نخستین گروه دشمن به قصد شیخون به سوی مدینه روی آوردند که با مسلمانان مواجه شدند ... تا اینکه دارد مسلمانان پس از مدتی دشمنان را شکست دادند و با پیروزی به مدینه بازگشتند.

ابن ابی الحدید پس از نقل این داستان می گوید: این قصه قیام امام در ایام خلافت ابوبکر است که در این نامه به آن اشاره کرده است . مثل اینکه این سخن امام پاسخ به سخن گوینده ای است که تصور می کرد که امام بخاطر ابوبکر حرکت کرده و به فرمان او جنگید. امام عذرشان را در این قیام بیان کردند و فرمودند موضوع چنان نیست که او گمان کرده است بلکه قیام او از باب دفع ضرر از جان و دین بوده و این امری است واجب چه اینکه برای مردم امام و پیشوایی باشد یا نباشد.

حقیقت نیز همین است ، امام به خاطر مصلحت اسلام که مهمتر و با ارزش تر از نرسیدن به خلافت است به یاری اسلام و مسلمین شتافت و در مقام نظرخواهی خلفا از ایشان، کمال اخلاص و خیرخواهی را از خود نشان می داد. چرا که مصلحت اسلام و مسلمین در کار بود نه مصلحت افراد. پس این حمایت ها و خیرخواهی های امام نسبت به مصالح اسلام و مسلمین

را نمی توان دلیل بر رضایت امام از خلافت خلفادانست . ما این مسأله را در جزوه ای تحت عنوان «نظریه تفکیک خلافت از امامت» مورد بررسی قرار داده و به همان بسنده می کنیم.

۳ عقده های درونی قریش

در مواردی امام (علیه السلام) غضب خلافت را به عوامل و عقده های درونی قریش نسبت به خودش می داند.

امام در پاسخ سائل، که در بحبوحه جنگ صفین پرسیده بود: چگونه قریش شما را از مقام خلافت که از همه سزاوارتر بودید کنار زدند؟ فرمود: ... فَإِنَّهَا كَانَتْ أَثْرَةً شَحَّتْ عَلَيْهَا نَفُوسُ قَوْمٍ وَسَخَّتْ عَنْهَا نَفُوسُ آخِرِينَ وَالْحَكَمَ اللَّهُ وَالْمَعُودُ إِلَيْهِ الْقِيَامَةَ.

رهبری امت و خلافت از آن ما بود، اما گروهی بر آن بخل ورزیدند و گروهی هم از آن چشم پوشیدند داور میان ما و آنها خداست و بازگشت همه به سوی اوست.

از طرفی جامعه اسلامی در آن ایام سخت دچار اختلاف داخلی و دودستگی شده بود اختلاف مهاجرین با انصار در سقیفه، قریش با بنی هاشم وجود منافقین و ارتداد بعضی از قبایل عرب ... در یک چنین جوئی، یک جنگ داخلی و خونریزی کوچک چه بسا موجب انفجارهایی در داخل و خارج مدینه می شد، و در چنین شرایطی اگر امام (صلی الله علیه وآله وسلم) برای گرفتن حقش به قوه قهریه متوسل می شد چه بسا این سر از جنگ داخلی بزرگ و ارتداد افراد به جاهلیت و شکاف در وحدت مسلمین درمی آورد، ازین جهت امام صبر و بردباری را پیش گرفتند و با شرایطی که برایش پیش آورده بودند ساختند.

این فرازاها و فرازهای دیگر دلالت دارند که امام پس از

یأس و نومیدی از گرفتن حق، و نداشتن یاور، و ارتداد بعضی از قبائل عرب و اختلافات داخلی و وجود منافقین و جدید الاسلامها و ... ناچار به بیعت با خلیفه شد.

سؤال از دانشمندان اهل سنت

در این جا سؤال از دانشمندان اهل سنت در ریختن به خانه امام و بردن امام با آن وضع نامطلوب داریم، و آن اینکه فرض می کنیم که خلافت یک امری انتخابی بود، و از پیامبر در این مورد هیچ نصی در مورد هیچ کس نرسیده بود، و این امر را به انتخاب امت واگذار نموده بود.

ولی آیا لازم نبود که یاران پیامبر برای انتخاب خلیفه به رهنمودهای قرآن عمل کنند؟ آیا از تعالیم اسلام این نیست که هیچ مسلمان نباید به خانه کسی وارد شود مگر اینکه قبلاً اذن بگیرد و اگر صاحب خانه از پذیرش مهمان معذرت خواست عذر او را بپذیرد و بدون اینکه برنجد از همانجا برگردد.

«یا ایها الذین امنوا لاتدخلوا بیوتاً غیر بیوتکم حتی تستأنسوا وتسلموا علی اهلها ... وَاَنْ قیل لکم ارجعوا فارجعوا هوازکی لکم ...»

قرآن مجید گذشته از این دستور اخلاقی، برای خانه ای را که در آن هر صبح و شام نام خدا برده می شود و او را پرستش می کنند، احترام خاصی قائل است و خداوند به تعظیم و تکریم آن خانه فرمان داده است.

«فی بیوت اذن الله ان ترفع ویذکر فیها اسمهُ یسبح له فیها بالغدو والاصال».

(چراغ پرفروغ توحید) در خانه هایی قرار دارد که خداوند اذن فرموده است دیوارهای آن را بالا- بپرند (یا آن را تعظیم و تکریم کنند) خانه هایی که در هر صبح و شام نام خدا

برده می شود و خداوند در آن تقدیس می شود.

بعضی از مفسران مقصود از این بیوت را مساجد و یا بیوت انبیاء دانسته اند ولی دلیلی بر این انحصار نیست.

چه اینکه بر طبق روایاتی از شیعه و اهل سنت خانه حضرت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و فاطمه (س) از برترین آنهاست.

در روایتی از امام محمد باقر (علیه السلام) وارد شده است که فرموده اند:

«هی بیوتُ الانبیاء و بیَّتُ علی (علیه السلام) مِنْهَا».

همچنین در کتب اهل سنت از چندین طریق نقل شده که وقتی که پیامبر این آیه را قرائت فرمود.

شخصی از آن حضرت پرسید: منظور چه بیوتی است؟

فرمود: بیوت الانبیاء.

ابوبکر پرسید: این خانه (و اشاره به خانه فاطمه (س) و علی (علیه السلام) کرد) نیز از آن جمله است؟

پیامبر فرمود: نَعَمْ، مِنْ اَفْضَلِهَا. آری! این از برترین آنهاست.

آیا این از تعظیم و تکریم است که خانه ای را که رسول گرامی اسلام آن را از بهترین و برترین مصداق آن بیان کرده حمله برند و در آن را بشکند و به زور در آن وارد شوند و ساکن آن خانه را به صورت بسیار نامطلوب و زنده به مسجد ببرند؟

اگر بگویند که این خانه محل اجتماع مخالفین خلافت شده بود و اهل خانه تصمیم به امتناع از بیعت داشته اند و رهبر مسلمین حق دارد افرادی را که از بیعت سرباز می زنند و برخلاف مسلمین قدم برمی دارند، اقداماتی علیه آنها بکند.

این عذر قابل قبول نیست، آتش زدن خانه بر حضرت فاطمه (س) و امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حسنین چه عذری می تواند از برای رجال خلافت باشد؟ و اجتماع در بیت فاطمه (س) زمانی مخالفت با مسلمین و

خارق اجماع شمرده می شود که قبلاً اجماعی صورت گرفته باشد و افرادی مثل امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سایر متحصنین در بیت فاطمه (س) داخل در آن شده باشند، و خارج بودن شخصیتی چون امیرالمؤمنین (علیه السلام) و رجال بنی هاشم از اجماع دیگر چه چیزی از اجماع باقی می گذارد؟ (۲۶) زیرا بناست که خلیفه به اجماع امت انتخاب شود تا خلافتش مشروعیت یابد و قبل از اجماع و بیعت رجال اجماع، چه مشروعیتی و چه خلافتی؟ تا فرمانش در شکستن حرمت خانه و تهدید مخالفین مشروع باشد.

نتیجه مباحث گذشته

نتیجه ای که از مباحث یاد شده می گیریم اینکه، ابوبکر پس از تشکیل سقیفه بنی ساعده برای تحکیم و تثبیت خلافت به سراغ متخلفین از بیعت فرستاد، و در رأس کسانی که از بیعت با او خودداری کرده و در مسجد جهت بیعت حاضر نشده بود امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب و تنی چند از صحابه پیامبر چون زبیر و سلمان و عمار بودند، ابوبکر گروهی را به در خانه امیرالمؤمنین جهت دعوت برای بیعت فرستاد، و تأکید کرد که در صورت امتناع از آمدن با آنها بجنگند، در اجرای این فرمان به همان گونه ای که ذکر کردیم این گروه با در بسته مواجه شدند و عمر نخست تهدید به آتش زدن خانه نمود و به دنبال باز شدن در، یا آتش زدن و یا شکستن آن با گروهی وارد خانه شد و به دختر پیامبر در این حادثه آسیب رساندند به گونه ای که دختر رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) فرزند سقط کرد. سپس امام (علیه السلام) را با وضع زننده و بسیار نامطلوب

از خانه بیرون آوردند و به زور به مسجد بردند ...

این مطالب به همانگونه ای که بررسی کردیم با صرف نظر از جزئیات آن، از نظر تاریخی قابل اثبات است.

گرچه برخی از قسمتها و بخشهای این حادثه ناگوار در بعضی از متون اهل سنت نیامده است، یا برخی از نویسندگان در بعضی از مسائل توقف کرده و سکوت تعمّدی را بر نقل ترجیح دادند، ولی با نقل گوشه های دیگر حادثه عملاً اصل ماجرا را تأیید کرده اند، و جای ابهام و ایراد برای کسی باقی نمی ماند.

گرچه این حادثه در برخی از کتب مشکوک چون الامامه و السیاسه و... نیز آمده است ولی چنانچه مشاهده شد ما این حادثه را از دهها کتاب دیگر که هم رجالشان و هم مأخذشان غیر از رجال و مأخذ ابن قتیبه است نیز نقل کرده ایم.

یک کتاب مشکوک تنها در مسائل و حوادثی که در نقل آنها متفرد است زیر سؤال قرار می گیرد، نه در مسائل و حوادثی که دهها کتاب دیگر نیز آن را نقل نموده اند، و گرنه باید همه مطالب کتب دیگر به بهانه اینکه در یک کتاب مشکوک نیز آمده است دور ریخته شود.

منابع و مأخذ

۲ (الف)

۱ اثبات الوصیه ، علی بن الحسین المسعودی ، چاپ نجف.

۲ اثبات الهداه بالنصوص و المعجزات ، شیخ حرالعالمی .

۳ الاحتجاج ، علی بن ابی طالب طبرسی ، تحقیق سید محمد باقر خراسان ، چاپ نجف.

۴ احقاق الحق ، قاضی نورالله تستری .

۵ الاخبار الدخیله ، علامه شیخ محمد تقی تستری .

۶ الارشاد فی معرفه حجج الله علی العباد ، شیخ

مفید ، ناشر کنگره شیخ مفید.

۷ ارشاد القلوب ، حسن بن ابی الحسن دیلمی .

۸ الاستیعاب ، ابن عبدالبر القرطبی .

۹ اسد لغابه فی معرفه الصحابه ، ابن اثیر جزری .

۱۰ اصول کافی ، محمد بن یعقوب کلینی ، تصحیح علی اکبر غفاری .

۱۱ الاعلام ، خیرالدین الزرکلی چاپ نهم بیروت .

۱۲ اعلام النساء ، عمر رضا کحاله .

۱۳ اقبال الاعمال ، سید بن طاووس .

۱۴ امالی الصدوق ، محمد بن علی بن الحسن القمی ، چاپ پنجم بیروت .

۱۵ امالی الشیخ المفید ، چاپ ایران.

۱۶ الامام علی بن ابی طالب ، عبدالمقصود عبد الفتاح ، چاپ بیروت

۱۷ الامامه و السياسه ، ابن قتیبہ دینوری ، چاپ مصر .

۱۸ الاموال ، ابو عبید ، تصحیح محمد خلیل هراس ، چاپ مصر.

۱۹ انساب الاشراف ، بلاذری ، تحقیق دکتر محمد حمید الله ، چاپ مصر.

۲۰ اهل البيت ، توفیق ابو علم ، چاپ مصر.

۲۱ الايضاح ، فضل بن شاذان نیشابوری ، تحقیق سید جلال الدین حسینی ارموی .

۲ (ب)

۲۲ الباب الحادی عشر ، علامه حلی ، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۲۳ بحار الانوار ، علامه مجلسی .

۲۴ بحر المعارف ، عبدالصمد همدانی ، انتشارات بیدار .

٢٥ البدايه و النهايه ، ابن كثير شامى ، چاپ بيروت ١٩٦٦ .

٢٦ البلد الامين ، شيخ ابراهيم كفعمى .

٢٧ بيت الحزان ، محدث قمى .

٢ (ت)

٢٨ تاريخ ابن خلدون ، دارالفكر بيروت ١٩٨٨ .

٢٩ تاريخ الاسلام ، محمد بن احمد بن عثمان ذهبى .

٣٠ تاريخ ابن عساكر

، تحقیق محمد باقر محمودی ، بیروت .

۳۱ تاریخ الخمیس ، حسین بن محمد دیاربکری ، بیروت .

۳۲ تاریخ طبری ، محمد بن جریر طبری ، بیروت چاپ پنجم .

۳۳ تاریخ یعقوبی ، ابن واضح یعقوبی ، بیروت ۱۳۷۹ .

۳۴ تجرید الاعتقاد ، خواجه نصیرالدین طوسی ، تحقیق محد جواد حسینی جلالی .

۳۵ تصحیح الاعتقاد ، شیخ مفید .

۳۶ تطهیر الاعراق ، ابن حجر هیثمی .

۳۷ تفسیر روح المعانی ، سید محمود آلوسی بغدادی ، ایران .

۳۸ التفسیر العیاشی ، محمد بن مسعود بن عیاش ، تصحیح سید هاشم رسولی محلاتی .

۳۹ تقریب المعارف ، ابی الصلاح الحلبی ، تحقیق رضا استادی .

۴۰ تلخیص الشافی ، شیخ طوسی ، تحقیق سید حسین بحر العلوم .

۴۱ تنبیه الاشراف ، مسعودی ، بیروت ۱۳۸۸ .

۴۲ تهذیب الاحکام ، شیخ طوسی ، دارالکتب الاسلامیه ، ایران .

۲ (ج)

۴۳ جلا العیون ، سید عبدالله شبر ، تصحیح سید احمد حسینی .

۴۴ کتاب الجمل ، شیخ مفید ، تحقیق سید علی میر شفیع .

۲ (ح)

۴۵ حق الیقین ، سید عبدالله شبر ، انتشارات عابدی ایران .

۲ (چ)

۴۶ چهل مقاله ، آیت الله رضا استادی ، ۱۴۱۳ .

٢ (خ)

٤٧ خصال ، شيخ صدوق ، علي اكبر غفاري

٢ (د)

٤٨ دراسات و بحوث في التاريخ و الاسلام ، علامه جعفر مرتضى العاملي .

٤٩ الدر المنثور ، جلال الدين سيوطي ، بيروت ١٤٠٠ .

٥٠ دلائل الامامه ، محمد بن جرير طبري امامي ، نجف اشرف

۵۱ دائره المعارف بزرگ اسلامى ، جمعى از نويسندگان ، تهران ۱۳۷۲ .

۲ (ذ)

۵۲ الذريعه الى تصانيف الشيعة ، آغا بزرگ طهرانى ، نجف ۱۳۵۵ .

۲ (ر)

۵۳ روضه المناظر فى اخبار الاوائل و الاواخر ، ابن شحنه ، مصر .

۵۴ رياحين الشريعه ، ذبيح الله محلاتى ، اسلاميه ايران .

۲ (ز)

۵۵ زاد المعاد ، علامه مجلسى ، اسلاميه ايران .

۵۶ زندگى حضرت فاطمه (س) ، دكتور سيد جعفر شهيدى ، دفتر نشر فرهنگ اسلامى .

۲ (س)

۵۷ سليم بن قيس الكوفى ، اسلاميه ، تهران .

۵۸ السنن الكبرى ، ابوبكر بيهقى ، حيدرآباد هند ۱۳۴۴ .

۲ (ش)

۵۹ الشافى ، سيد مرتضى علم الهدى ، تحقيق سيد عبد الزهرا حسيني كعبى .

۶۰ شرح اصول كافى ، ملاصالح مازندرانى ، با تعليقات ميرزا ابوالحسن شعرانى .

۶۱ شرح اصول خمسه ، قاضى عبد الجبار معتزلى ، مصر .

۶۲ شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد معتزلى ، مصر ۱۳۷۸ .

۶۳ شرح نهج البلاغه ، ميرزا حبيب الله خويى ، ايران .

۶۴ شرح باب حادى عشر ، فاضل مقداد ، تحقيق دكتور مهدى محقق .

٦٥ شواهد التنزيل ، حاكم حسانى ، تحقيق محمد باقر محمودى ، بيروت.

٢ (ص)

٦٦ صبح الاعشى ، احمد بن على القلقشندى .

٦٧ صحيح مسلم ، مسلم بن حجاج ، چاپ مصر .

٦٨ صحيح بخارى ، محمد بن اسماعيل بخارى .

٦٩ الصراط المستقيم الى مستحقى التقديم ، على بن يونس العاملى ، تحقيق محمد باقر بهبودى

٧٠ الصواعق المحرقة ، ابن حجر هيثمي ، مصر ١٣٨٥ .

٢ (ط)

٧١ الطرائف في معرفه مذاهب الطوائف ، علي بن موسى بن طاووس ، ايران ١٤٠٠ .

٢ (ع)

٧٢ عبقرية العمر ، عباس محمود العقاد ، بيروت .

٧٣ عقد الفريد ، ابن عبد ربه ، بيروت ١٤٠٤ .

٧٤ علل الشرايع ، شيخ صدوق ، نجف اشرف ١٣٨٥ .

٧٥ علم اليقين ، ملا محسن فيض كاشاني ، انتشارات بيدار ١٤٠٠ .

٢ (غ)

٧٦ غايه المرام ، سيد هاشم بحراني ، بيروت .

٧٧ الغدير ، علامه شيخ عبد الحسين اميني ، بيروت .

٢ (ف)

٧٨ فاطمه الزهرا (س) ، عباس محمود العقاد ، بيروت .

٧٩ فاطمه الزهرا (س) بهجه قلب المصطفى ، احمد رحمانى همدانى ، ايران .

٨٠ فاطمه بنت محمد (ص) ، عمر ابوالنصر ، بيروت .

٨١ فرائد السمطين ، شيخ الاسلام جوينى ، تحقيق محمد باقر محمودى ، بيروت .

٨٢ فروع كافي ، ثقة الاسلام كليني ، تصحيح على اكبر غفارى .

٨٣ الفرق بين الفرق ، عبدالقاهر بغدادى ، تحقيق محمد محى الدين عبد الحميد ، مصر .

٨٤ الفصل ، ابن حزم اندلسى .

٨٥ الفصول المهمه ، امام شرف الدين العاملى ، نجف اشرف ١٣٨٧ .

٨٦ فلسفه التوحيد و الولايه ، محمد جواد مغنيه ، ايران .

٢ (ق)

٨٧ قاموس الرجال ، علامه شيخ محمد تقى تسترى ، ايران .

٨٨ قاموس المحيط ، فيروز آبادى ، دمشق سوريه .

٨٩ القصيده العلويه المباركه ، عبد المسيح انطاكى .

٢ (ك)

٩٠

الكامل في التاريخ ، ابن اثير جزرى ، بيروت ١٣٨٥ .

٩١ كامل بهائى ، حسن بن على عماد الدين طبرى .

٩٢ كشف الغمه فى معرفه الائمه ، على بن عيسى اربلى ، تصحيح سيد ابراهيم ميانجى .

٩٣ كشف المراد ، علامه حلى ، تصحيح آيت الله حسن زاده آملى .

٩٤ كنز العمال ، متقى هندی ، مؤسسہ الرسالہ ، بيروت .

٩٥ كفايه الطالب ، گنجى شافعى .

٢ (ل)

٩٦ لسان الميزان ، ابن حجر عسقلانى ، حيدرآباد هند .

٢ (م)

٩٧ مجموعه مقالات فارسى ، شيخ مفيد و كتاب اختصاص ، سيد محمد جواد شيبيرى .

٩٨ المحججه البيضاء ، ملا محسن فيض كاشانى ، على اكبر غفارى .

٩٩ المحلى ، ابن حزم اندلسى ، بيروت ١٣٥٢ .

١٠٠ المختصر فى اخبار البشر ، عماد الدين اسماعيل ابو الفداء ، بيروت .

١٠١ مراه العقول فى شرح اخبار آل الرسول ، علامه مجلسى ، ايران .

١٠٢ مروج الذهب ، مسعودى ، بيروت ١٣٨٥ .

١٠٣ كتاب المزار ، شيخ مفيد ، كنگره جهانى شيخ مفيد .

١٠٤ مستدرک الصحيحين ، حاكم نيشابورى ، بيروت .

١٠٥ مسند احمد ، احمد بن حنبل ، بيروت ١٣٨٩ .

١٠٦ مسند فاطمه الزهراء ، شيخ عزيز الله عطاردى ، ١٤١٢ .

١٠٧ المسترشد ، محمد بن جرير امامى ، تحقيق احمد محمودى ، ١٤١٥ .

١٠٨ المسلك في اصول الدين ، محقق حلّي ، تحقيق رضا استادي .

١٠٩ مصباح الزائر ، سيد ابن طاووس .

١١٠ المصنّف ، ابن ابي شيبه ، بيروت .

١١١ المطالب

السؤال فى مناقب آل الرسول ، محمد بن طلحه شافعى .

١١٢ المعارف ، ابن قتيبه دينورى ، دكتور عايشه ثروت ، مصر .

١١٣ معالم المدرستين ، علامه مرتضى عسگرى .

١١٤ معانى الاخبار ، شيخ صدوق ، على اكبر غفارى .

١١٥ المغنى ، قاضى عبد الجبار معتزلى ، مصر .

١١٦ مفاتيح الجنان ، محدث قمى .

١١٧ مفتاح الباب ، ابن مخدوم حسيني ، تحقيق دكتور مهدي محقق .

١١٨ كتاب المقنعه ، شيخ مفيد ، كنگره جهانى شيخ مفيد .

١١٩ الملل و النحل ، عبد الكريم شهرستاني ، محمد سيد كيلانى ، مصر .

١٢٠ مناقب آل ابى طالب ، ابن شهر آشوب مازندراني ، نجف .

١٢١ من لا يحضره الفقيه ، شيخ صدوق ، اسلاميه ايران .

١٢٢ المنهاج السنه ، ابو العباس احمد بن عبد الحلیم (ابن تيميه) .

١٢٣ ميزان الاعتدال ، ذهبى ، مصر .

٢ (ن)

١٢٤ النقص ، عبد الجليل قزوینی .

١٢٥ نفحات اللاهوت ، عبد العالی محقق كركى .

١٢٦ نهج الحق و كشف الصدق علامه حلى ، تصحيح عين الله الحسنى الارموى .

١٢٧ نور الثقلين ، عبدعلى حويزى ، تصحيح رسولى محلاتى .

١٢٨ نور الابصار ، شيخ مؤمن الشبلنجى ، بيروت .

١٢٩ نهج البلاغه ، الشريف رضى .

١٣٠ الوافی ، ملا محسن فیض کاشانی ، ایران .

١٣١ وسائل الشیعه ، شیخ حرّ العاملی ، اسلامیة ایران .

١٣٢ وقعه صفین ، نصر بن مزاحم المنقری ، تحقیق عبدالسلام محمد هارون ، مصر .

١٣٣ وفاه الصدیقه الزهراء ، سید عبد

۱۳۴ یادنامه طبری ، وزارت ارشاد و فرهنگ اسلامی .

پاورقی

۱- سوره توبه آیه ۲۴ .

۲- سوره شوری ، آیه ۲۳ .

۳- الملل و النحل ، شهرستانی ، جلد ۱ صفحه ۵۷ .

۴- المصنف ، ابن ابی شیبہ ، جلد ۸ صفحه ۵۷۲ چاپ بیروت .

۵- همان ، ج ۲ ، ۴۴۶ چاپ پنجم بیروت .

۶- تاریخ طبری ، ج ۲ ، ص ۴۴۳ .

۷- الاعلام خیر الدین الزرکلی ج ۱ ، ص ۳۱۹ .

۸- ما این سیاست را دقیقاً در داستان غدیر می بینیم که هر چه زمان می گذرد و با تاریخ وقوع حادثه بیشتر فاصله می شود تعداد دانشمندان اهل سنت که آن را در آثارشان آورده باشند کمتر می شود، حدیث غدیر، که صد و ده صحابه و هشتاد و چهار تابعی در مدارک اهل سنت آن را نقل نموده اند، از بین نویسندگان فراوان اهل سنت در قرن چهاردهم تنها بیست نفر آن را در تألیفاتشان آورده اند، الغدیر ج ۱، ص ۱۴ الی ص ۱۵۱ .

۹- المعارف مقدمه التحقيق ص ۵۶، از دکتر ثروت عکاشه .

۱۰- تلخیص الشافی، ج ۳، ص ۱۵۶، چاپ سوم .

۱۱- الباب الحادی عشر، للعلامة الحلّی، ص ۴۷، تحقیق دکتر مهدی محقق .

۱۲- المحججه البيضاء فی تهذیب الاحیاء ، ج ۱ ص ۲۳۱ . الذریعه ، ج ۲ ص ۲۷۸ .

۱۳- شرح الاصول الخمسه ، ص ۷۵۶ چاپ مصر .

۱۴- شرح نهج البلاغه حدیدی ، ج ۱۰ ص ۲۲۵ و ۲۲۶ زج ۱۳ ص ۳۰۱ و ۳۰۲ .

مطالب السؤل فى مناقب آل الرسول ، ص ٩ .

١٦ - فاطمه (س) بنت محمد (صلى الله عليه وآله وسلم) ، ص ١١٨ و ١٠٠ .

١٧ - فاطمه الزهرا (س) ، ص ٦٨ ، عباس محمود العقاد و همچنين مراجعه شود به عبقریه عمر ، ص ١٥٧ .

١٨ - فروع كافي ج ٦ ، ص ١٨ معانى الاخبار ص ٢٠٥ امالى الصدوق مجلس ٢٤ ، ص ١٠٠ خصال ص ٦٣٤ اختصاص ص ١٨٥ و ١٨٦ تلخيص الشافى ج ٣ ، ص ١٥٦ دلائل الامامه ص ٤٥ اثبات الوصيه ص ١٢٢ كشف المراد ص ٣٧٦ النقص ص ٢١٧ كامل بهائى ج ١ ، ص ٣٠٩ الصراط المستقيم ج ٣ ، ص ١٢ بحار الانوار ج ٤٣ ، ص ١٧٠ مرات العقول ج ٥ ، ص ٣١٨ فرائد السمطين ج ٢ ، ص ٣٥ .

١٩ - علل الشرايع ج ١ باب ١١٦ ص ١٣٨ . امالى صدوق مجلس ٢٨ ص ١١٦ . معانى الاخبار ص ٥٨ . امالى طوسى ج ١ جزء ١٣ ص ٣٧٧ . تاريخ ابن عساكر ، امام حسين ص ١٩ . ارشاد شيخ مفيد ج ٢ ص ٢ .

٢٠ - شرح نهج البلاغه ، ابن ابى الحديد ، ج ٦ ، ص ٥٠ .

٢١ - سوره شورى ، آيه / ٢٣ .

٢٢ - عقد الفريد ج ٤ ، ص ٣٣٥ . شرح نهج البلاغه حديدى ج ١٥ ، ص ١٨٥ . صبح الاعشى ج ١ ص ٢٢٨ .

٢٣ - يقال : لبب فلان فلاناً : اخذ بتلبيه اى جمع ثيابه عند صدره و

نهره ثم جرّه.

۲۴ - الشافی ، سید مرتضی ج ۳ ص ۲۴۴ .

۲۵ - به تلخیص الشافی ، شیخ الطائفه ابو جعفر طوسی ، ج ۳ ، ص ۱۵۶ مراجعه شود.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقاتی و ترجمانی

اصفهان

گام‌های

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹